

انقلاب و رقابت در سواحل جنوبی دریای مازندران: جنبش اتحاد اسلام گیلان (جنگل) و اتحاد ملی طبرستان (۱۳۳۶ ق / ۱۹۱۸)

محمدعلی کاظم بیکی*

چکیده

در خلال جنگ جهانی اول (۱۳۳۲-۱۳۳۷ ق / ۱۹۱۴-۱۹۱۸ م)، ولایت گیلان، در سواحل جنوبی دریای مازندران، پس از فروپاشی روسیه تزاری، شاهد برآمدن و استیلای جنبش مردمی و مسلحانه «اتحاد اسلام»، معروف به جنگل، شد که بر مبنای عقاید اسلامی (پاناسلامیزم) و نیز مواضع ملی گرایانه خواهان استقلال کشور بود. جنگلی ها به رغم موفقیت در گیلان، در نفوذ به سایر مناطق جنوب دریای مازندران شکست خوردند. پژوهش حاضر موانع گسترش جنبش اتحاد اسلام در ولایت ساحلی مازندران (طبرستان سابق)، در همسایگی گیلان، را در سال ۱۳۳۶ ق / ۱۹۱۸ م بررسی می کند. در آن زمان، این جنبش در اوج خلوص، محبوبیت، و موفقیت بود. یافته های این تحقیق نشان می دهد که در مازندران، با وجود استعداد برای تحرکات انقلابی، جنگلی ها با مخالفت تشکیلاتی تازه برآمده و غیر مردمی موسوم به اتحاد ملی طبرستان مواجه شدند که مدعی خودمختاری سیاسی برای توسعه مازندران بود. اتحاد ملی طبرستان، که در اصل پاسخ فرماندهان نظامی زمین دار به جنبش اتحاد اسلام بود، در عمر کوتاه خود موفق شد از نفوذ جنگلی ها نه تنها در مازندران، بلکه در ولایت استرآباد نیز ممانعت کند. این یافته ها همچنین نشان می دهد که عمل گرایان جنگلی ها موجب کناره گرفتن نیروهای مترقی و فعالان مازندرانی از ایشان شد.

کلیدواژه ها: جنگ جهانی اول، جنبش های اجتماعی - سیاسی در ایران، جنبش اتحاد ملی طبرستان، جنبش اتحاد اسلام (جنگل) گیلان، حزب دموکرات.

۱. مقدمه

در خلال جنگ جهانی اول (۱۳۳۲-۱۳۳۷ ق/ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ م)، گیلان عرصه جنبشی مسلحانه معروف به جنگل شد. این حرکت به رهبری میرزا کوچک خان، با مبانی عقیدتی اتحاد اسلام و ایران برای ایرانی، مردم را به تغییر وضع موجود، قیام علیه روسیه تزاری، و پس از اضمحلال آن (۱۳۳۵ ق/ ۱۹۱۷ م) علیه بریتانیا دعوت کرد؛ زیرا توسعه طلبی، رقابت، و مداخلات فزاینده این دو قدرت بزرگ برای بیش از یک قرن دامن گیر کشور شده بود. اگرچه اتحاد اسلام ریشه در سیاست دفاعی دستگاه خلافت اهل سنت در عثمانی داشت، که از قرن نوزدهم و به ویژه در جنگ جهانی اول علیه متحدین به کار گرفته شده بود، تأیید آن از سوی مراجع تشیع در عتبات، تحت عنوان لزوم حفظ قلمرو اسلام از دست اندازی مسیحیان، راه را برای پذیرش اندیشه اتحاد اسلام همچون وظیفه‌ای شرعی برای شیعیان ایران نیز هموار کرد.^۱ مخالفت جنگلی‌ها با مداخلات قدرت‌های بزرگ در ایران نیز زمینه مقبولیت خود را داشت. از آغاز قرن بیستم، مبارزه با استبداد، استعمارستیزی، و ملی‌گرایی در کانون توجه گروه‌های سیاسی ایران قرار گرفته بود که از نهضت مشروطیت به گونه‌ای چشم‌گیر گرایش‌های مسلحانه می‌یافتند (Kashani-Sabet, 1999: Ch. 5).^۲ از این روی، گیلانی‌ها به ویژه طبقات و اقشار فرودست آن ولایت که از وضع موجود ناراضی بودند، سریعاً از اصول عقیدتی و اقدامات انقلابی جنگلی‌ها استقبال کردند.^۳

در خلأ قدرت ناشی از فروپاشی تزاریسم در روسیه (۱۳۳۵ ق)، جنبش جنگل با استیلا بر گیلان، به هسته مقاومتی علیه حضور بریتانیایی‌ها در ایران و نیز چراغ امیدی برای ملیون پایتخت تبدیل شد که از پیش سازمان‌دهی یک محور عملیاتی علیه روسیه در گیلان، مازندران، و استرآباد را در دستور کار خود داشتند. به روایتی، مسئولیت اجرای بخش گیلان این طرح در نیمه دوم ۱۳۳۳ ق از سوی دموکرات‌های تهران به میرزا کوچک خان محول شده بود (اعظام قدسی، ۱۳۴۲: ۲۷۱-۲۷۲). جنبش جنگل، به‌رغم جاذبه‌های عقیدتی و موفقیت‌های سیاسی - نظامی‌اش، هیچ‌گاه نتوانست نفوذ خود را از گیلان به مازندران و استرآباد در شرق گسترش دهد تا از این طریق سراسر ولایات ساحلی جنوب دریای مازندران را به یک بلوک مقاومت و انقلاب تبدیل کند.^۴ این در حالی است که گفته می‌شود میرزا کوچک خان در آغاز فعالیت انقلابی خود با میرزا علی‌خان سالار فاتح، از مجاهدان عصر مشروطیت و نایب پیرم‌خان در نظمیسه، در کجور مازندران ارتباط داشت.^۵ افزون آن که احسان‌الله‌خان، انقلابی چپ‌گرای اهل ساری

(مازندران)، خود از چهره‌های سرشناس جنبش جنگل بود.^۶ اگرچه در آثاری نسبتاً پرشمار و عمدتاً احساسی جنبش جنگل بررسی شده است، بررسی علل گسترش نیافتن آن در ولایات مازندران و استرآباد تاکنون مغفول مانده است.^۷ پژوهش حاضر با بررسی اوضاع اجتماعی - سیاسی حاکم بر مازندران، به موانع گسترش نهضت جنگل در این ولایت در ۱۳۳۶ ق/ ۱۹۱۸ م می‌پردازد؛ همان زمانی که حرکت اتحاد اسلام و جنبش جنگل در اوج خلوص، محبوبیت، و موفقیت بود.^۸

۲. مازندران و جنگ جهانی اول

برای مازندران، انقلاب مشروطیت سرآغاز تحولی چندوجهی بود که ریشه در رویدادهای پایتخت، اوضاع محلی، و نیز سیاست روسیه داشت که از ۱۹۰۷ آزادتر از گذشته منویات خود را در شمال ایران محقق می‌کرد. این ولایت در سراسر سال‌های ۱۳۲۷-۱۳۳۱ ق دست‌خوش آشوب و ناامنی بود که از رویارویی نیروهای محلی با یک‌دیگر و نیز با قوای دولتی ناشی می‌شد. برای درک بهتر این اوضاع، به یادآوری این نکته بسنده می‌کنیم که در دوره هفت‌ساله یادشده چهارده حاکم از سوی دولت مرکزی، خوانین شورشی، و محمدعلی شاه مخلوع بر مازندران گمارده شدند. حاصل این اوضاع شکل‌گیری اتحادیه‌های فرماندهان نظامی (خوانین) رقیب در غرب (محال ثلاثه: کجور، کلارستاق و تنکابن)، مرکز و شرق ولایت با هدف تعادل قدرت و حفظ وضع موجود، تضعیف همه نیروهای اجتماعی درگیر اعم از مشروطه‌خواه یا مخالف مشروطه، و بالاخره لطمه به اقتصاد محلی بود.^۹ برای مورد اخیر، کاهش تجارت خارجی مازندران در بازگشت محمدعلی شاه مخلوع به کشور دلیل خوبی است. در ماه‌های تلاش او در استرآباد و مازندران برای بازپس‌گیری تاج و تخت، درآمد گمرکات مازندران از ۲/۵۴۰/۷۶۳ قران در ۱۳۲۹-۱۳۳۰ ق/ ۱۹۰۹-۱۹۱۰ به ۱/۷۰۸/۸۷۸ قران در ۱۳۳۰-۱۳۳۱ ق کاهش یافت. گفتنی آن‌که در همین مدت در گیلان، رقیب تجاری مازندران، به سبب امنیت ناشی از حضور نیروهای روسی، بازرگانی خارجی افزایش می‌یافت. نشانه این بهبود، افزایش درآمد گمرکات گیلان در همان مدت از ۶/۷۲۶/۴۸۲ قران به ۷/۱۵۹/۷۳۰ قران است (Kazembeyki, 2003: 110 Table 3.11).^{۱۰}

ناامنی و کاهش تجارت خارجی در مازندران تبعات اجتماعی خود را داشت که در صدر آن‌ها تضعیف تجار محلی بود که طبقات میانی را در ساختار اجتماعی ولایت تشکیل

می دادند. اینان به رغم تلاش‌های مشروطه‌خواهی خود، علاوه بر این‌که از کاهش تجارت متضرر می‌شدند، نخستین طعمه اخاذی‌های نیروهای شورشی، شاه مخلوع، و حکام نیز بودند. موقعیت خوانین (فرماندهان نظامی اعم از تیول‌دار و مالک اراضی وسیع خصوصی) نیز به هیچ‌وجه بهتر از گذشته نبود. در کشمکش‌های ۱۳۲۷-۱۳۳۱ ق، تأمین مخارج نیروی مسلح قدرت مالی محدود ایشان را تحلیل برده بود. در همین دوره، جایگاه سنتی علمای محلی نیز مصون نماند. اینان با مواضع و اقدامات خود در حمایت از مشروطه یا مخالفت با آن و همچنین جانب‌داری از نیروهای مسلح درگیر از یک سوی، و از سوی دیگر به تبع تغییر اوضاع اقتصادی ولایت، منابع و موقعیت گذشته خود را ازدست داده بودند. از منظر گرایش سیاسی، این وضع شامل مشروطه‌خواهان ولایت نیز می‌شد که رهبران‌شان در همان دوره ترور یا اعدام شده بودند. از آن‌جا که این طبقات و گروه‌های فرادست لطامات مذکور را هم‌زمان تجربه می‌کردند، ساختار اجتماعی ولایت، به رغم دگرگونی دهه‌های پیشین، بی‌تغییر اما متزلزل‌تر از گذشته باقی مانده بود.^{۱۱}

پایان‌بخش این دوره ناامنی و اغتشاش در مازندران استقرار نیروی نظامی روسیه بود (۱۳۳۱ ق/ ۱۹۱۳ م).^{۱۲} حضور این نظامیان، که تا فروپاشی تزارسم در ۱۹۱۷ ادامه یافت، متغیر جدیدی بود که این پیامدهای سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی را داشت:

(الف) مداخله روزافزون نماینده کنسولی (آگنت / آگنط) روسیه در مازندران، مستقر در بارفروش (بابل)، در امور داخلی ولایت به زیان دولت مرکزی ایران و مقامات محلی؛^{۱۳}
 (ب) استملاک فزاینده اراضی کشاورزی از سوی اتباع روسیه که مصرحات عهدنامه ترکمنچای را نقض می‌کرد (کاظم‌بیگی، ۱۳۸۹: ۱۷۴-۱۷۸)؛

(ج) تمکین نکردن زمین‌داران روس از قوانین ایران و سوءرفتار ایشان با روستاییان؛^{۱۴}

(د) سوءرفتار نظامیان روس که در مواردی ناقض هنجارهای اسلامی جامعه بود.^{۱۵}
 بدین ترتیب، سرنیزه بیگانه، به رغم اعاده امنیت، خود عامل نارضایتی و مشکلاتی برای اقشار و طبقات گوناگون مازندران شده بود که مقامات محلی و دولت ایران یارای رفع آن‌ها را نداشتند.

برای مازندران حکومت علی‌نقی میرزا رکن‌الدوله (۱۳۳۱ ق)، که از حمایت روسیه برخوردار بود، آرامش و انتظام نسبی امور را به همراه داشت.^{۱۶} این اوضاع تا بدان‌جا برای دولت مرکزی دلگرم‌کننده می‌نمود که در صدد اجرای اصلاحات مالیاتی (افزایش مالیات ارضی) و مالی (الغای تیول) مصوب مجلس اول در ولایت برآمد که علاوه بر افزایش درآمد

خزانه مرکزی، می‌توانست به تغییراتی اساسی در بخش فوقانی ساختار اجتماعی مازندران منجر شود. تنها حضور سربازان روس مانع از واکنش فرماندهان نظامی (تیولدار و بزرگ‌مالک) به این اصلاحات بود. برای مثال، اسماعیل‌خان امیر مؤید، قدرت محلی سوادکوه و فرمانده قشون مازندران، به‌رغم اعتراضات و مخالفت‌ها با اجاره خالصه شیرگاه (تیول سابق فوج سوادکوه) به ژنرال پوتوپف روس، جرئت خروج از ارتفاعات سوادکوه و اقدام عملی برای بازپس‌گیری آن‌جا را نیافت. با وجود این، مأموران مالیه توفیق‌چندانی در کار خود نداشتند، به‌ویژه آن‌که مستأجران روس نیز همانند بزرگ‌مالکان بومی از پرداخت مالیات سرباز می‌زدند.^{۱۷}

در ۱۳۳۲ ق، انتخابات مجلس سوم با یک سال تأخیر، به علت مخالفت روسیه با انتخاب نمایندگان حزب دموکرات، در ولایات برگزار شد (اتحادیه، ۱۳۷۵: ۱۵۹-۱۶۰؛ اتحادیه، ۱۳۷۱: ۷۱). در مازندران نیز، به‌رغم کارشکنی‌های اگنت روسیه^{۱۸} و با وجود برخی بی‌توجهی‌ها به قانون، این انتخابات به‌اجرا درآمد (همان: ۸۵، ۸۹).^{۱۹} از حوزه انتخاباتی ساری (محل استقرار والی) امیر مؤید و سیدعباس شریف‌العلماء انتخاب شدند که، از منظر گرایش حزبی، بی‌طرف بودند. از حوزه انتخاباتی بارفروش (مرکز اقتصادی و عرصه فعالیت مشروطه‌خواهان ولایت) امیراصلان‌خان نظام‌السلطان، میرزااحسین‌خان عدل‌الملک دادگر و میرزا صادق‌خان منتصرالسلطنه خواجه‌وی به نمایندگی رسیدند که از میان ایشان نظام‌السلطان بی‌طرف و عدل‌الملک و منتصرالسلطنه دموکرات بودند.^{۲۰}

انتخابات مجلس سوم در ولایات جنوب دریای مازندران از منظر گرایش حزبی جای توجه بسیار دارد. نتیجه آن در مازندران علاوه بر این‌که بیان‌گر دو دستگی در سطح ولایت است، بر کثرت طرف‌داران حزب دموکرات در شهر تجاری بارفروش نیز دلالت دارد. آنچه اهمیت نفوذ حزب دموکرات در مازندران را آشکارتر می‌سازد، پیشی گرفتن کاندیداهای آن از نامزدهای مورد حمایت اگنت روسیه است.^{۲۱} این خود نشانه‌ای آشکار برای مخالفت اهالی بارفروش با سیاست‌ها و اقدامات روسیه بود؛ افزون آن‌که با توجه به گرایش سیاسی منتخبان گیلان (یک دموکرات، دو اعتدالی، و یک نفر از هیئت علمیه) و استرآباد (یک دموکرات) می‌توان دریافت که در ولایات جنوب دریای مازندران حزب دموکرات بیش از سایر احزاب و دسته‌های سیاسی نفوذ داشت، عاملی که بعدتر می‌توانست به گسترش جنبش جنگل در منطقه کمک کند؛^{۲۲} دیگر آن‌که بارفروش، با انتخاب دو نماینده دموکرات، در این حزب در سراسر کرانه‌های جنوبی دریای مازندران به‌شمار می‌رفت (۱۳۳۲ ق).

نماینده‌گی مجلس مستلزم حضور منتخبان مازندران در تهران بود. در غیاب امیر مؤید، که ریاست کمیسیون نظام را در مجلس سوم عهده‌دار شد (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۹۴-۹۶/ش ۹۶-۹۷)، حضور سربازان روسی در ولایت موجب شد که پسران او (عباس‌خان سهم‌الممالک، اسدالله‌خان هژبرالسلطان، و سیف‌الله‌خان سرتیپ) یارای خروج از ارتفاعات سوادکوه را نیابند که پیامد این اوضاع آرامشی موقت در ولایت بود.

بروز جنگ جهانی اول (رمضان ۱۳۳۲/آگوست ۱۹۱۴) و نقض بی‌طرفی ایران از سوی دول متخاصم منشأ تحولاتی مهم در تهران و ولایات شد. کاهش تعداد سربازان روس در بخش مرکزی مازندران، به علت جنگ،^{۲۳} فرصت را برای پسران امیر مؤید فراهم آورد که، با خروج از کوه‌های سوادکوه، تعدادی از روستاهای خالصه بلوک‌های بابل‌کنار و لفور (تیول سابق فوج سوادکوه) را، که وزارت مالیه به چراغعلی‌خان سالار حشمت (امیر اکرم، پسر عم رضاخان میرپنج) اجاره داده بود، تصرف کنند. این دست‌اندازی موجب شکایت مستأجر قانونی به شاه و مجلس (رجب ۱۳۳۳/مه ۱۹۱۵)^{۲۴} و نیز شکایت و توسل روستاییان به مقامات ایرانی و آگت روسیه در بارفروش شد.^{۲۵}

در غرب مازندران، محال‌ثلاثه، نیز هم‌زمان با این تحولات در بخش مرکزی ولایت، آرامش موجود تحت‌الشعاع نارضایتی اهالی از محمدولی‌خان سپهسالار تنکابنی (بزرگ‌مالک منطقه مذکور و دولت‌مرد عصر مشروطیت) و رقابت داخلی خانواده‌اش قرار گرفت که حاکم موروثی محال‌ثلاثه بودند. در ۱۳۳۳ ق، تعدادی از ناراضیان محلی، که اکثراً از کجور و کلارستاق (با ساختار طایفه‌ای) بودند، و نیز تعدادی از مستخدمان سابق سپهسالار از جمله میرزاعلی‌خان سالار فاتح کجوری، برای شکایت از رفتار پسران سپهسالار، به‌ویژه سوءحکومت علی‌قلی‌خان امیر اسعد، نزد او در تهران شتافتند. اینان ناراضی از پاسخ سپهسالار به محال‌ثلاثه مراجعت کردند تا خود امیر اسعد را اخراج کنند (شعبان ۱۳۳۳).^{۲۶} خیلی سریع منطقه مذکور عرصه رقابت مرتضی‌قلی‌خان سردار اقتدار (پسر دیگر سپهسالار) و برادرزاده‌اش اکرم‌الملک (پسر امیر اسعد) نیز شد (سالور، ۱۳۷۸: ۶/۴۴۹۷-۴۴۹۸).^{۲۷} بدین ترتیب، زمینه تجدید ناآرامی و کشمکش در محال‌ثلاثه مهیا شد.

جنگ جهانی و نقض بی‌طرفی ایران در تهران، محل استقرار و فعالیت احزاب و مجلس، نیز بازتاب داشت. در واکنش به حضور نظامی، اقدامات، و سیاست‌های روسیه و بریتانیا، حزب دموکرات با پشتیبانی آلمان و عثمانی، از شعبان ۱۳۳۳/ژوئن ۱۹۱۵، فعالیت در ولایات و میان عشایر را در دستور کار خود قرار داده بود. این حزب قصد داشت که

جبهه‌های متصل در گیلان، مازندران، و استرآباد علیه روسیه تشکیل دهد که موفقیت در این مهم فشار نظامی بر عثمانی را در شرق کاهش می‌داد (اعظام قدسی، ۱۳۴۲: ۲۷۱). با توجه به نفوذ حزب دموکرات در ولایات جنوب دریای مازندران، اتخاذ چنین راهبردی چندان غیر منطقی به نظر نمی‌رسد، به‌ویژه آن‌که تحولات فوق‌الذکر در بخش‌های مرکزی و غرب مازندران نیز امیدوارکننده می‌نمود. به گفته حسن اعظام قدسی، مجری طرح مذکور در منطقه شاهرود و استرآباد، حزب دموکرات مسئولیت اجرای آن در گیلان را به میرزا کوچک‌خان محول کرد؛ شیخ عبدالعلی لطفی نیز با مأموریتی مشابه به مازندران اعزام شد (همان: ۲۷۲)،^{۲۸} اما این طرح از آن روی در مازندران عقیم ماند که در ساری امیر مؤید، در مذاکره با شیخ عبدالعلی، خواستار کمک تسلیحاتی حزب دموکرات شده بود (اواسط ذی‌حجه ۱۳۳۳/ اکتبر ۱۹۱۵). فعالیت اعظام قدسی در استرآباد هم نتیجه‌ای مشابه داشت (همان: ۲۷۷-۲۷۹). گفتنی آن‌که در صورت صحت برخی اظهارات مبنی بر ارتباط میرزا کوچک با سالار فاتح و ورود این دو به کجور در ۱۳۳۳ ق، چنین رابطه‌ای تنها در بستر طرح جبهه شمال حزب دموکرات و در دوره حضور ناراضیان محال‌الثالثه در تهران ممکن به نظر می‌رسد، به‌ویژه آن‌که در منابع بریتانیایی بر نقش حزب دموکرات در شورش سالار فاتح در ۱۳۳۳ ق تأکید شده است (فورتسکیو، ۱۳۷۹: ۹۰/ ش ۶۱).

تحولات سیاسی در پایتخت، که پاسخی به نقض بی‌طرفی ایران در جنگ بود، در پایان ۱۳۳۳ ق به نقطه عطف خود رسید. با مطرح‌شدن لزوم تغییر پایتخت و مهاجرت ملیون به قم، مجلس سوم تعطیل شد (۱۷ محرم ۱۳۳۴). دموکرات‌ها در آن شهر کمیته دفاع ملی را تأسیس کردند که زود دچار اختلاف داخلی میان مهاجران شد (سپهر، ۱۳۳۶: ۲۴۰ به بعد؛ شیبانی، ۱۳۷۸: ۲۱ به بعد). این مهاجرت و مناسبات روسیه و بریتانیا با ایران، که از تحولات در جبهه‌های جنگ تأثیر می‌پذیرفت، سقوط کابینه‌های مستوفی‌الممالک و فرمانفرما و سرانجام روی کار آمدن کابینه سپهسالار تنکابنی (۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴/ ۲ مارس ۱۹۱۶) را به دنبال آورد؛ همچنین طولی نکشید که حزب دموکرات نیز در غیاب رهبران مهاجر خود دست‌خوش دودستگی (دموکرات‌های تشکیلی و ضد تشکیلی) شد (۱۳۳۵ ق) (بهار، ۱۳۵۷: ۲۶-۲۹؛ سالور، ۱۳۷۸: ۶/ ۴۸۰۰-۴۸۰۱).

اوضاع سیاسی سیال حاکم بر پایتخت و نیز اوضاع متغیر جبهه‌های درگیری نیروهای عثمانی - ملیون ایرانی با قوای روسیه - بریتانیا در غرب کشور بازتاب خود را در مازندران داشت. در محال‌الثالثه تداوم فعالیت سالار فاتح و ناراضیانی که خاستگاه روستایی - قبیله‌ای

داشتند موجب شد سپهسالار تنکابنی پس از انتصاب به مقام ریاست وزرا، با استفاده از مقام خود، از تهران نیرویی ایرانی موسوم به «اردوی سیار» را به فرماندهی مظفرخان اعلم (سردار انتصار) برای سرکوب شورشیان محال ثلاثه اعزام کند (جمادی‌الثانی ۱۳۳۴/ آوریل ۱۹۱۶). در کارنامه این نیرو، قتل و غارت اهالی کلارستاق و کجور ثبت شده است. این شدت عمل موجب پراکندگی ناراضیان شد. برخی از شورشیان تسلیم شدند و دیگران، از جمله سالار فاتح و رؤسای طایفه خواجهوند، در تهران بست نشستند؛ اما سپهسالار ایشان را دست‌گیر و زندانی کرد. یکی از رؤسای طایفه خواجهوند، جعفرخان، نیز اعدام شد.^{۲۹} در این اقدامات آنچه دست سپهسالار تنکابنی را بیش از پیش باز می‌گذاشت، مناسباتش با روسیه بود که رسماً او را تحت‌الحمایه خود اعلام کرده بود (۲۳ جمادی‌الثانی ۱۳۳۴).^{۳۰}

تحت‌الحمایگی روسیه اهمیت خود را پس از سقوط کابینه سپهسالار (۲۹ شوال ۱۳۳۴) بیش‌تر آشکار ساخت. در پی تغییر دولت، هنگامی که زندانیان آزاد شده از بند سپهسالار در بازگشت به محال ثلاثه کوشش خود را برای اخراج مأموران او از سر گرفتند، توسل سپهسالار به روس‌ها موجب شد که نظامیان آن کشور، با استقرار در تنکابن، تعدادی از مخالفان کجوری و کلارستاقی او را دست‌گیر کنند (صفر ۱۳۳۵).^{۳۱} به گفته امیر اسعد، رهبری این مخالفان را که از بازماندگان خسارت‌دیده از عملیات «اردوی سیار» بودند، سالار فاتح داشت؛ محرک آنان نیز برادرش سردار اقتدار بود (سالور، ۱۳۷۸: ۶/ ۴۶۷۸)؛ به هر روی، با وجود درخواست وزارت امور خارجه ایران مبنی بر مداخله نکردن نظامیان روسیه در امور محال ثلاثه،^{۳۲} به تقاضای سپهسالار، ژنرال براتوف، فرمانده نیروهای روسیه در ایران، با استقرار ۳۰ سرباز و یک افسر روسی در محال ثلاثه، این فرصت را برای امیر اسعد فراهم آورد که با تاخت‌وتاز خود امنیت و آرامش را از مخالفان سلب کند (ربیع‌الثانی ۱۳۳۵).^{۳۳} با وجود این، نمایندگی سیاسی روسیه در تهران، ضمن انکار عملیات نیروی روسی در کجور و کلارستاق، مدعی بود که نظامیان روسیه تنها در تنکابن حضور داشتند.^{۳۴} به هر روی، این اقدامات نتوانست از وخیم‌تر شدن اوضاع در محال ثلاثه جلوگیری کند.

هم‌زمان با تحولات در مناطق غربی، اوضاع در بخش‌های مرکزی و شرقی مازندران، که اعتضادالسلطنه، نابرادری شاه، والی آن بود، نیز تغییر می‌کرد. اعتضادالسلطنه را حاکمی فاسد، ضعیف، نامحبوب، و نیز متحد سردار جلیل کلبادی، بزرگ‌مالک و قدرت محلی شرق مازندران، دانسته‌اند.^{۳۵} تعطیل شدن مجلس سوم (۱۷ محرم ۱۳۳۴) و بازگشت امیر مؤید به سوادکوه سرآغاز تغییر اوضاع در حوزه مسئولیت اعتضادالسلطنه بود. پیش از پایان

ماه محرم، آگنت روسیه در بارفروش رسماً به کارگذاری مهم خارجه در آن شهر هشدار داد که امیر مؤید با کمک نمایندگی‌های سیاسی عثمانی، اتریش، و آلمان اسلحه تهیه می‌کند (۲۹ محرم).^{۳۶} به دنبال اخطار کنسول روسیه در استرآباد،^{۳۷} روسیه تعداد قزاق‌های خود در مازندران را با هدف استقرار در شیرگاه افزایش داد تا مانع از دست‌اندازی امیر مؤید به اراضی استیجاری ژنرال پوتوپف شود. این اقدام موجب اضطراب عمومی در مناطق مرکزی ولایت شد (آغاز صفر ۱۳۴۴).^{۳۸} واکنش دولت مرکزی ایران به حضور امیر مؤید در مازندران که اقداماتش می‌توانست بهانه‌ای برای مداخله بیشتر روسیه در ولایت شود، احضار او به تهران بود، خواسته‌ای که اجابت نشد (صفر - ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ / دسامبر ۱۹۱۵ - ژانویه ۱۹۱۶).^{۳۹} متقابلاً امیر مؤید با رد ادعای آگنت روسیه، از دولت مرکزی خواستار موارد زیر شد: الف) حل مسئله شیرگاه و خلع ید از ژنرال پوتوپف؛ ب) انضمام بلوکات بخش هموار واقع در شمال ارتفاعات سوادکوه (لفور، بابل کنار و...) به سوادکوه و واگذاری همه آن‌ها به امیر مؤید در قبال اخذ مالیات از او؛ ج) انتصاب سهم‌الممالک پسر امیر مؤید به ریاست قشون مازندران؛ د) پرداخت بدهی‌های معوقه دولت به امیر مؤید (۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴).^{۴۰} به هر روی، این درخواست‌ها که همه ماهیتی غیر سیاسی و شخصی داشتند، تحت‌الشعاع انتصاب مجدد سپهسالار به مقام ریاست وزرا (۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴) واقع شد و مسئله شیرگاه حل نشده باقی ماند تا آن‌که، به دنبال کاهش قوای روسیه، امیر مؤید آن‌جا را به تصرف خود درآورد، اما از سوی وزیر جنگ موظف شد که آن را در اختیار وزارت مالیه قرار دهد (۱۶ میزان ۱۳۳۴ ق / اکتبر ۱۹۱۶).^{۴۱}

برای مردم مازندران، سال ۱۳۳۵ ق / ۱۹۱۶-۱۹۱۷ با دشواری‌های بیش‌تری همراه بود. در جمادی‌الثانی این سال، حریق هولناک با نابودکردن شهر آمل، اهالی شهر را مستحق اعانه کرد.^{۴۲} به سرعت وبا و متعاقب آن کمبود غذایی دامن‌گیر ولایت شد. شیوع وبا، که تا سال بعد ادامه یافت، در حالی جان بسیاری از اهالی ولایت را می‌گرفت که کمبود و در نتیجه گرانی مواد غذایی زندگی را برای مردم سخت دشوار کرده بود.^{۴۳} افزون آن‌که در همین مدت مازندران شاهد تغییر سه والی، معتمدالدوله، ظهیرالدوله، و عضدالسلطان، نیز بود. هیچ یک از اینان نه توان حل مشکلات موجود را داشتند و نه مورد قبول امیر مؤید و سردار جلیل بودند.^{۴۴} از منظر کنسول روسیه در استرآباد، تحریکات امیر مؤید در نابسامانی اوضاع مازندران نقش اساسی داشت و می‌بایست به آن‌ها خاتمه داده می‌شد.^{۴۵}

فقدان حاکمی توانا پیامدهای خود را برای ولایت به‌بار آورد. برای نمونه، سوءرفتار

مأموران نظیمه و قزاق‌های ایرانی بدان‌جا رسیده بود که در بارفروش بیم شورش عمومی می‌رفت و مقامات محلی از دولت مرکزی توجه به اوضاع مازندران را تقاضا می‌کردند.^{۴۶} در رمضان این سال وزارت امور خارجه به وزارت داخله اطلاع داد که در بارفروش «به مناسبت اقدام یک صاحب‌منصب روس در بردن زنی، مردم به هیجان آمده و علما ترک مسجد کرده و بیم انقلاب و وقایعی برخلاف انتظار می‌رود».^{۴۷} دامنه نامنی به خارج شهرها نیز کشیده شده بود.^{۴۸} در خلال این مدت، فرمانده قشون مازندران با تشریح مکرر اوضاع بحرانی حاکم‌بر ولایت و اجحافات سران نظامی بومی به وزارت جنگ گزارش داد که «در حقیقت اهالی مازندران به قهقهه‌رفته، تشکیل ملوک‌الطوایفی داده‌اند. هر یک در منطقه نفوذ خود حکومت مستقله دارند و اطاعت احکام دولت را ندارند» (۱۰ ذی‌حجه ۱۳۳۵).^{۴۹} مؤید این اظهارات قتل ابوالقاسم‌خان سعید حضور، حاکم مشروطه‌خواه علی‌آباد (قائم‌شهر کنونی) در شمال سوادکوه، در شوال ۱۳۳۴ و ناصرعلی‌خان، پسر ظهیرالدوله حاکم مازندران، است.^{۵۰} بنابر گزارش‌ها، غلامحسین‌خان ضرغام‌السلطنه سوادکوهی، از بستگان امیر مؤید، در این قتل‌ها نقش اصلی را داشت (ذی‌حجه ۱۳۳۵).^{۵۱} در شرق مازندران نیز موسی‌خان اشرف‌الملک، حاکم اشرف (بهشهر کنونی)، کشته شد. سردار جلیل را محرک این قتل دانسته‌اند (ربیع‌الاول ۱۳۳۶). این خونریزی‌ها از رقابت برای تملک اراضی نشئت می‌گرفت.^{۵۲}

مشکلات محلی مازندران به آن‌چه آمد محدود نمی‌شد. در نیمه دوم ۱۳۳۵ ق/ ۱۹۱۷، انقلاب روسیه و سقوط تزاریسم عوامل جدیدی را به صحنه سیاست ایران و ولایات جنوبی دریای مازندران وارد کرد که تأثیری چند بعدی داشتند. از منظر اقتصاد، انقلاب روسیه به سرعت تنها شریک تجارت خارجی را از مازندران گرفت. کاهش و سپس توقف مبادلات بازرگانی با روسیه از یک‌سو، و بی‌ارزش شدن روبل از سوی دیگر خسارت سنگینی را برای اقتصاد مناطق شمالی ایران به‌بار آورد. اطلاعات موجود حاکی از آن است که در نتیجه این تحول، مازندران بیش از سایر ولایات آسیب دیده بود (Kazembeyki, 2003: 110-111).

خارج‌شدن روسیه از جنگ جهانی و نیز صحنه سیاست ایران پس از انقلاب ۱۹۱۷، چالش‌ها و فرصت‌های جدیدی را در حوزه دریای مازندران فراروی امپریالیسم بریتانیا قرار داد و بر تحرکات نیروهای سیاسی - اجتماعی ایران نیز دامن زد (کاظم‌بیکی، ۱۳۸۴: فصل دوم). این نیروها، که هیئت اتحاد اسلام گیلان (انقلابیون جنگلی) نمونه چشم‌گیر آن

محسوب می‌شوند، غیبت روسیه از عرصه سیاست ایران را فرصتی گران‌بها برای استقلال کشور و خاتمه‌دادن به نابسامانی‌های موجود می‌دیدند و از این‌رو بر تحرکات خود افزوده بودند. پیش‌تر، در رمضان ۱۳۳۴، جنگلی‌ها موفق به شکست نیرویی به فرماندهی سردار اقتدار شده بودند که سپهسالار تنکابنی، رئیس‌الوزرای وقت، به گیلان اعزام کرده بود.^{۵۳} در ماه‌های بعد و به‌ویژه پس از انقلاب روسیه، انقلابیون جنگلی پس از استیلا بر رشت، قلمرو خود را به شرق گیلان نیز گسترش دادند. تا اوایل صفر ۱۳۳۶/ نوامبر ۱۹۱۷، لاهیجان، لنگرود و رانکوه به تصرف جنگلی‌ها درآمد که بر اهمیت جنبش ایشان می‌افزود. بنابر گزارش مک‌لارن، ویس کنسول بریتانیا در رشت، انقلابیون جنگلی در صدد بودند که در گام بعدی تنکابن را در غرب مازندران فتح کنند.^{۵۴}

استقرار جنگلی‌ها در شرق گیلان راه نفوذ عقاید و نیز پیشروی نظامی - سیاسی ایشان را در محال‌ناله و دیگر مناطق مازندران هموار می‌کرد، اما این مهم مستلزم فائق آمدن بر موانع متعدد و گوناگون بود. برای مثال، بین گیلان و مناطق پرجمعیت شهری در مرکز مازندران راه مواصلاتی مناسب و خط تلگراف وجود نداشت، هرچند که این موضوع در مورد تنکابن صدق نمی‌کرد (ibid: 72-76). دیگر آن‌که مناسبات بین گروه‌ها و طبقات اجتماعی، به‌ویژه تجار دو ولایت، توسعه نیافته بود تا با ارتقای روابط مستقیم موجبات نفوذ آرای جنگلی‌ها در شرق فراهم آید. در واقع، تحولات کشاورزی و خودکفایی گیلان در نیمه دوم قرن نوزدهم با کاهش مناسبات تجاری آن ولایت با مازندران، در حالی از گسترش روابط بین تجار دو ولایت می‌کاست که اینان در تجارت خارجی از طریق دریای مازندران با هم رقابتی اعلام‌نشده داشتند (ibid: 24-27, 75, 92-93, 107-108). افزون‌بر این، باید از سیاست جنگلی‌ها در قبال بزرگ‌مالکان یاد کرد که خود مانعی دیگر بود. به گفته کنسول مک‌لارن، ایشان در مناطق مفتوحه مبالغی چشم‌گیر از زمین‌داران می‌گرفتند. در پیشروی ماه صفر در شرق گیلان، مجموع دریافتی جنگلی‌ها از طبقه مالکین به ۲۰۰ هزار تومان بالغ شده بود.^{۵۵} بی‌تردید این مشی انقلابیون جنگلی نمی‌توانست خوشایند زمین‌داران مازندرانی به‌ویژه بزرگ‌مالکانی باشد که، در مقام فرمانده نظامی، زمین و نیروی مسلح را با هم داشتند.^{۵۶}

اگرچه همکاری شعبه با نفوذ حزب دموکرات در مازندران با جنگلی‌ها می‌توانست به حل بخشی از مشکلات مذکور کمک کند، دموکرات‌های بارفروش بیش از هر چیز به مسائل و اختلافات درونی حزب اشتغال داشتند که در غیاب رهبران مهاجر خود، با صدور فرمان انتخابات مجلس چهارم، شدت یافته بود (شعبان ۱۳۳۵). با تلاش‌های شیخ

محمدباقر، در اواخر ۱۳۳۵ ق، ۲۰۰ تن از دموکرات‌های شهر در قالب دموکرات‌های «تشکیلی» سازمان‌دهی شده بودند تا در انتخابات فعالیت کنند. این اقدام کارشکنی‌های دموکرات‌های «ضد تشکیلی» بارفروش را به دنبال داشت که مشارکت در انتخابات را به مراجعت رهبران حزب از مهاجرت موکول می‌کردند (صفر ۱۳۳۶).^{۵۷} ادامه این تفرقه در ماه‌های بعد سرانجام تشکیلات مرکزی حزب دموکرات را وادار کرد که با اعزام مجدد شیخ عبدالعلی لطفی به بارفروش درصدد تجدید سازمان دموکرات‌های مازندران و از این طریق کمک به جنگلی‌ها برآید.

۳. تحركات مردمی در مازندران

به‌رغم موانع یادشده، عواملی نیز در کار بود که می‌توانست گسترش جنبش جنگل را در شرق تسهیل کند. در مازندران که مناطق شهری و روستایی آن مشکلات و بحران‌های مزمن اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی را در کنار سیاست‌های روسیه تجربه کرده بود، از پیش استعداد پیوستن به جنگلی‌ها وجود داشت. در واقع، نخستین جلوه‌های ابراز نارضایتی و تحركات مردمی در ولایت در آستانه انقلاب مارس ۱۹۱۷/جمادی‌الاول ۱۳۳۵ روسیه در میان اقشار شهرنشین به منصفه ظهور رسیده بود. در پی حریق پیش‌گفته در آمل، چند آتش‌سوزی نیز در بارفروش به‌وقوع پیوست. به دنبال آن، اعلامیه و شب‌نامه‌هایی در شهر منتشر شد که سواد تعدادی از آن‌ها در دست است.^{۵۸} در میان آن‌ها دو اعلامیه از سوی گروهی صادر شده که خود را «دوازده نفر فدایی» مرتبط با «کمیته مرکزی سری» تهران معرفی کرده‌اند. با توجه به نام این گروه که آمیزه‌ای است از عدد دوازده، تعداد ائمه شیعه اثنی عشریه، و «فدایی» (کسانی که تحت تأثیر اندیشه سوسیال‌دموکرات رایج در قفقاز در نهضت مشروطیت فعالیت می‌کردند) بعید نیست که، از لحاظ عقیدتی، باورهای این گروه آمیزه‌ای از اندیشه‌های شیعی و سوسیال‌دموکراسی بوده باشد. به هر روی، این دوازده فدایی، با به‌عهده گرفتن مسئولیت آتش‌سوزی‌ها، تهدید می‌کردند که در صورت تداوم صدور برنج به روسیه و بی‌اعتنایی به مشکلات ناشی از گرانی برای فرودستان، اقدامات خود علیه تجار و زمین‌داران را افزایش خواهند داد. در این اعلامیه‌ها، با دعوت از علما به توجه به فقرا، از اهالی بارفروش خواسته شده علیه تجار و کسانی که موجب سختی معیشت اقشار فرودست بودند متحد شوند. در یکی

دیگر از این اعلامیه‌ها با امضای «یادآور»، که پس از حریق‌های جدید در بارفروش منتشر شده بود، آمده است که «فداییان» برای «راحتی» اهالی به بارفروش آمده بودند و اسامی و اقدامات محترمانه و صادرکنندگان برنج را به «کمیته مرکزی سری» در تهران گزارش می‌کردند تا در زمان مقتضی ترور شوند. در این اعلان، که اقدامات کمیته مجازات در تهران را تداعی می‌کند، تجار بارفروش به سبب حمایت‌نکردن از «رنجبر» و نیز تأسی‌نکردن به «ملت آزادی‌خواه روسیه» سرزنش و تهدید شده‌اند.^{۵۹} هم‌زمان اعلامیه‌های دیگری نیز با امضای «مستخدم شعبه تفتیش کمیته ملی ایران» در بارفروش منتشر شد. در این اعلامیه‌ها نیز ضمن درخواست توقف صادرات برنج از تجار، اهالی شهر را به اقدام علیه عاملان گرانی ارزاق و تیره‌روزی خود دعوت می‌کردند.^{۶۰} این تهدیدها به سرعت مؤثر واقع شد و کمیته‌ای مسئولیت عرضه برنج به بازار و کاهش قیمت آن را به عهده گرفت. بدین ترتیب، بحران موجود کاهش یافت.^{۶۱}

اگرچه از دیگر اقدامات و سرنوشت دوازده فدایی اطلاعی در دست نیست، بنابر اسناد موجود، «کمیته دفاع ملی» با تأسیس شعبه‌ای در بارفروش (پیش از ۹ ربیع‌الاول)، به فعالیت خود ادامه داد. ظاهراً مسئولیت این شعبه را یک لاریجانی موسوم به محمد موسوی داشت که از برخی اقداماتش در ۱۳۳۵ ق اطلاعاتی در دست است. وی پس از تشکیل شعبه مذکور در صدد بود که در ساری نیز شعبه‌ای تأسیس کند.^{۶۲} دیگر آن‌که کمیته بارفروش نقش رابط بین سران محلی و کمیته مرکزی دفاع ملی در تهران را ایفا می‌کرد^{۶۳} که می‌کوشید با متحدکردن و سازمان‌دهی نیروها در سطح ایران، توان ایشان را علیه بیگانگان و حفظ استقلال کشور به کار گیرد (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۵۱/ش ۱۵۷؛ ۱۵۲/ش ۱۵۸). مکاتبه کمیته مرکزی دفاع ملی با امیر مؤید نشان می‌دهد که تا اواسط صفر ۱۳۳۵ تمام کوشش امیر مؤید متوجه منافع شخصی‌اش در قضیه بلوک شیرگاه بود، موضوعی که کمیته با انتقاد کتبی از آن کوشید امیر مؤید را به اقدام برای حفظ منافع کشور وا دارد.^{۶۴} به نظر می‌رسد که این گونه مکاتبات مؤثر واقع شده باشد، زیرا چندی بعد، امیر مؤید به حمایت علنی از چند تن از سران ترکمن برخاست که در نتیجه فشار روسیه به سوادکوه گریخته بودند. به رغم درخواست والی مازندران و آگنت روسیه، امیر مؤید از تسلیم آن‌ها به مقامات روسی سرباز زد (۲۱ جمادی‌الاول ۱۳۳۵).^{۶۵}

در مورد فعالیت‌های محمد موسوی این نیز دانسته است که برای گردهمایی تعدادی از سران نظامی و متنفذان دو شهر بارفروش و ساری می‌کوشید. بنابر دعوت‌نامه‌اش برای امیر

مؤید، قرار بود که مدعوین در ۶ رمضان ۱۳۳۵ در بقعه سلطان محمد طاهر در بارفروش گرد آیند.^{۶۶} اگرچه از اسامی شرکت‌کنندگان و نتایج اجلاس مذکور اطلاعی در دست نیست، با توجه به سکوت منابع، دور می‌نماید که در صورت تحقق چنین نشستی حاضران به وحدت رسیده باشند. با وجود این، نمی‌توان انکار کرد که فکر گردهمایی و هم‌گرایی سران محلی خود می‌توانست الهام‌بخش باشد.^{۶۷}

۴. جنبش جنگل و مازندران

در مازندران که از مدتی قبل والی نداشت، نیروی جدید دیگری نیز شکل می‌گرفت که با دسته‌بندی‌های سیاسی سنتی تفاوت داشت. در واقع، هم‌زمان با پیشروی‌های جنگلی‌ها در شرق گیلان، وحیدالسلطنه، کارگذار وزارت خارجه در بارفروش، به تهران هشدار داده بود که «هرگاه تأخیری در ورود حکومت بشود احتمال قطعی دارد که به زودی مازندران وضعیت بدی پیدا نماید» (۲۹ ذیحجه ۱۳۳۵).^{۶۸} همو چندی بعد با ارسال خبر تأسیس شعبه تشکیلات جنگل در ناحیه بارفروش و اعلامیه‌های آن، از تهران خواست که با انتصاب حاکم جدید و تأمین نیروی نظامی، اقدام عاجل برای مقابله با این تحول به‌عمل آورد (۲۲ صفر ۱۳۳۶).^{۶۹} گفتنی آن‌که به گزارش مک‌لارن (نایب کنسول بریتانیا) از رشت، از اوایل ماه صفر نماینده میرزا کوچک‌خان در بارفروش به‌سر می‌برد تا گروهی چریک را سازمان‌دهی کند (۵ صفر ۱۳۳۶ / ۱ دسامبر ۱۹۱۷).^{۷۰} حضور این نماینده در بارفروش را عضدالسلطان، حاکم جدید مازندران، نیز تأیید کرده است.^{۷۱} گزارش تکمیلی مک‌لارن حاکی از آن است که اوضاع در مازندران تا بدان‌جا مساعد بود که نماینده جنگلی‌ها برای استقرار در بارفروش می‌کوشید (۱۶ صفر ۱۳۳۶ / ۱۲ دسامبر ۱۹۱۷).^{۷۲} فعالیت جنگلی‌ها برای نفوذ در مازندران به‌سرعت تحت‌الشعاع شرایط محلی قرار گرفت. در محال ثلاثه با پیوستن سردار اقتدار به شورشیانی که به رهبری سالار فاتح علیه امیر اسعد عمل می‌کردند، تحرکات این ناراضیان با رقابت داخلی خاندان سپهسالار درهم آمیخت و درگیری‌ها ادامه یافت (سالور، ۱۳۷۸: ۷ / ۴۹۴۵، ۴۹۵۲، ۵۰۳۲).^{۷۳} این در حالی بود که امیر اسعد از پیشروی جنگلی‌ها به سوی شرق نیز بیم داشت، زیرا شایعات حاکی از همکاری شورشیان محال ثلاثه با جنگلی‌ها بود که از نظر مالی در تنگنا قرار داشتند (صفر ۱۳۳۶) (همان: ۴۹۳۷، ۴۹۴۵). افزایش درگیری‌های مسلحانه شورشیان، که خود را «برادران متحدین» نام‌گذاری کرده بودند،^{۷۴} با نیروهای امیر اسعد تدریجاً دامنه برخورد‌ها

را به منطقه نور در مازندران گسترش داد (ربیع الاول ۱۳۳۶).^{۷۵} این اوضاع می توانست به مداخله خوانین مناطق مرکزی و شرقی مازندران در درگیری‌ها منجر شود، خاصه آن که ایشان و سپهسالار و متحدانش از گذشته حساب‌های تسویه نشده‌ای داشتند.^{۷۶} در پی تقاضای کمک سالار فاتح، امیر مؤید سریعاً گروهی سوار را تحت فرمان پسر خود، سهم‌الممالک، به کجور فرستاد و، به‌رغم تحذیر دولت مستوفی‌الممالک، از احضار نیروی اعزامی سرباز زد (ربیع‌الاول).^{۷۷} گفتنی آن‌که در میان مازندرانی‌هایی که به کمک سالار فاتح شتافته بودند، احسان‌الله‌خان نیز حضور داشت.^{۷۸} به هر روی، سالار فاتح با کمک سهم‌الممالک موفق به شکست امیر اسعد و تصرف خرم‌آباد، مرکز محال‌ثلاثه و محل استقرار حکام خاندان خلعتبری، شد (۲ ربیع‌الثانی) و سردار اقتدار را به حکومت منصوب کرد. در این درگیری‌ها، شورشیان اموال و املاک سپهسالار و امیر اسعد را غارت و تخریب کردند.^{۷۹} دولت مستوفی‌الممالک نیز پیش از هر واکنشی به رویدادهای محال‌ثلاثه سقوط کرد.

در اوضاع حاکم بر مازندران، مداخله امیر مؤید در کشمکش‌های محال‌ثلاثه اقدامی عملی برای واژگون کردن تعادل موجود میان نیروهای محلی تلقی شد. واکنش سریع سردار جلیل کلبادی، قدرت محلی شرق مازندران و متحد سپهسالار، سازمان‌دهی اتحادیه‌ای جدید از خوانین (فرماندهان نظامی) علیه امیر مؤید بود. بیم آن می‌رفت که درگیری‌ها از محال‌ثلاثه به مناطق مرکزی و شرق مازندران سرایت کند (ربیع‌الاول ۱۳۳۶) (همان: ۵۰۰۴-۵۰۰۵). امیر اسعد به سبب ناتوانی در جنگ در دو جبهه «برادران متحدین» و جنگلی‌ها، در همان ماه (ربیع‌الاول) با اعزام شیخ نورالدین خلعتبری به سر فرماندهی میرزا کوچک‌خان در کسما، با او و هیئت اتحاد اسلام گیلان وارد مذاکره شد که در آن وقت نه‌تنها در اوج قدرت بودند، بلکه چنان‌که پیش‌تر تشریح شد، از ماه صفر برای نفوذ در بارفروش می‌کوشیدند. در نتیجه این مذاکرات، امیر اسعد ظاهراً با قبول پرداخت مبلغی پول به جنگلی‌ها پناهنده شد که مداخله ایشان در محال‌ثلاثه عقب‌نشینی «برادران متحدین» از تنکابن را در پی آورد (ربیع‌الثانی). هیئت اتحاد اسلام سریعاً حاکمی در تنکابن با دو نایب در کجور و کلارستاق تعیین کرد که با ۱۰۰ جنگلی و بدون مواجهه با مانعی در محل مأموریت خود مستقر شد؛ امیر اسعد نیز در سیارستاق ساکن شد.^{۸۰}

هم‌زمان با استیلاي جنگلی‌ها بر محال‌ثلاثه بین سالار فاتح و خوانین نور از یک سوی، و نمایندگان هیئت اتحاد اسلام گیلان، از جمله شیخ محمدحسن آمن، از سوی

دیگر مذاکراتی بی‌ثمر جریان داشت. مخالفت امیر مؤید با سفر سهم‌الممالک و افرادش، که در محال ثلاثه بودند، به گیلان و نیز کوچ و استقرار سردار اقتدار در روستایی در حومه ساری بر شکست همین مذاکرات دلالت دارد.^{۸۱} بعید به نظر می‌رسد که سفر سالار فاتح به کسما برای مذاکره مستقیم با میرزا کوچک‌خان و هیئت اتحاد اسلام نیز نتیجه‌ای مرضی‌الطرفین به‌بار آورده باشد (اواخر ربیع‌الثانی - اوایل جمادی‌الاول).^{۸۲} ظاهراً سالار فاتح را در این سفر احسان‌الله‌خان همراهی می‌کرد که در کسما به جنگلی‌ها پیوست و زود جای خود را در میان سران جنبش جنگل باز کرد (فورتسکیو، ۱۳۷۹: ۹۸/ش ۷۲).^{۸۳} برای جنبش جنگل تصرف محال ثلاثه بدون خونریزی امتیازاتی راهبردی به همراه داشت. استقرار در منطقه مذکور افزون بر حفظ جناح شرقی گیلان از تهاجمی احتمالی از جانب مازندران، راه شمال - جنوب کندوان - تهران را تحت اختیار ایشان درآورده بود که برای پیشروی به سوی پایتخت اهمیت داشت. اوضاع جدید به نوبه خود ضمن تثبیت هرچه بیش‌تر جنگلی‌ها در گیلان، بر کنترل ایشان بر راه استراتژیک رشت - قزوین می‌افزود (رعد، ۷۲؛ کوهستانی‌نژاد، ۱۳۸۰: ۵۳/ش ۵۱).^{۸۴} تحکیم موقعیت جنگلی‌ها از این جهت نیز اهمیت داشت که در جمادی‌الاول ۱۳۳۶ بریتانیا، بر اساس برنامه‌ای از پیش طراحی شده برای استیلا بر دریای مازندران، مترصد بود که واکنش جنگلی‌ها به اقدامات تحریک‌آمیز خود را دستاویزی برای استقرار نیروی تحت فرمان ژنرال دنسترویل در قزوین قرار دهد (کاظم‌بیگی، ۱۳۸۴: ۶۶ به بعد).

از منظر گسترش جنبش اتحاد اسلام، با حضور جنگلی‌ها در محال ثلاثه راه برای تماس مستقیم با مناطق مرکزی و شرقی مازندران و نیز نفوذ به سوی شرق هموارتر شده بود؛ هدفی که سران جنگلی کتمان نمی‌کردند. شیخ احمد رشتی، مذاکره‌کننده جنگلی، خود از مستوفی‌الممالک، رئیس‌الوزرا، خواستار انتصاب «اشخاص درستکار، امین، و هم‌عقیده و خیال با هیئت اتحاد اسلام» در سراسر ولایات شمال ایران از جمله مازندران و استرآباد شده بود.^{۸۵} میرزا کوچک‌خان نیز به دنبال اعزام نماینده‌ای به بارفروش (صفر ۱۳۳۶)، نمایندگان دیگر را به گمش‌تپه در استرآباد فرستاده بود (اواخر جمادی‌الاول).^{۸۶} بنابر منابع بریتانیایی، این توجه جنگلی‌ها به خارج از محدوده گیلان از نفوذ عثمانی - آلمان ناشی می‌شد که با تغییر اهداف اولیه و محلی جنبش، آن را به سوی اتخاذ سیاستی پان‌اسلامی سوق داده بودند تا در چهارچوب اتحاد اسلام درصدد تشکیل کشوری اسلامی شامل قفقاز و ولایات ایرانی حوزه دریای مازندران برآید (۱۳۳۶ ق/ ۱۹۱۸ م).^{۸۷}

۵. پیدایی هیئت اتحاد ملی طبرستان

اقدام جنگلی‌ها و رای محدودگیلان، با هر انگیزه که بود، مشکلاتی به همراه داشت. حضور ایشان در محال‌ثلاثه با برکناری حاکم موروئی و نیز کوتاه‌کردن دست سالار فاتح و یارانش از امور همراه بود که هر یک متحدان خود را در مرکز و شرق مازندران داشتند. دیگر آن‌که سرنوشت امیر اسعد و سالار فاتح خود بر آینده‌خوانین و سران نظامی مازندران تحت حاکمیت جنگلی‌ها دلالت می‌کرد. افزون‌بر این، بنابر منابع بریتانیایی، گسترش سریع جنبش جنگل در ماه‌های اخیر حاصل وعده تقسیم اراضی میان زارعان و تحمیلات مالی بر زمین‌داران بود (۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۳۶).^{۸۸} در فضای آکنده از ناامنی و بحران حاکم‌بر مازندران، اگرچه این مشی در کنار نظارت سخت‌گیرانه تشکیلات جنگلی‌ها بر مأموران خود،^{۸۹} می‌توانست موجب استقبال توده‌های محروم شهری و روستایی از آرمان‌های اتحاد اسلام شود، بعید به نظر می‌رسد که چنین آرمان‌هایی برای خوانین و بزرگ‌مالکان مازندرانی که خاستگاه نظامی داشتند، مطلوب بوده باشد. از این‌رو استیلای جنگلی‌ها بر محال‌ثلاثه زنگ خطری برای دسته‌آخر به‌شمار می‌رفت.

گسترش نهضت جنگل و اندیشه اتحاد اسلام در مازندران، به‌رغم چشم‌انداز دلگرم‌کننده اولیه، خیلی زود با موانع ناشی از تحولات سیاسی در پایتخت و واکنش عوامل محلی مواجه شد. در تهران با استعفای مستوفی‌الممالک، رئیس‌الوزرای خوش‌نام و معتدل در سیاست خارجی، دولت وی سقوط کرده بود (۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶). با وجود تلاش‌های سرچارلز مارلینگ (وزیر مختار بریتانیا در تهران) برای روی‌کارآمدن دولتی به ریاست وثوق‌الدوله، که با سیاست‌های بریتانیا هم‌سوئی نشان می‌داد، احمدشاه صمصام‌السلطنه بختیاری را مأمور تشکیل کابینه کرد که از سال‌های پیش رقابتش با سپهسالار تنکابنی موجبات مناسبات حسنه او و امیر مؤید را فراهم آورده بود (۵ جمادی‌الاول).^{۹۰} از همین روی بود که دولت مرکزی مداخله‌امیر مؤید در محال‌ثلاثه را نادیده گرفت، به‌ویژه آن‌که کمبود مواد غذایی در پایتخت، صمصام‌السلطنه را وادار کرده بود که برای واردکردن برنج از مازندران از امیر مؤید کمک بخواهد.^{۹۱} به هر روی، عمر این دولت صمصام‌السلطنه به یک ماه نکشید و به سبب کارشکنی‌های مارلینگ - وثوق‌الدوله و فشارها مجبور به استعفا شد (۳ جمادی‌الثانی) تا پس از فترتی کوتاه و به‌رغم مخالفت مارلینگ، مجدداً از سوی احمد شاه مأمور تشکیل کابینه شود (۱۵ جمادی‌الثانی). این دولت صمصام نیز با توطئه‌های مارلینگ - وثوق‌الدوله مواجه بود (Moberly, 1987:)

از آن استقبال کردند.^{۹۲} با توجه به اوضاع سیاسی پایتخت، می‌توان دریافت که خانه‌نشینی سپهسالار تنکابنی در تهران و حذف خاندانش از حکومت محال‌الآنه، آزادی عمل بیش‌تری به امیر مؤید در مرکز مازندران داده بود.

مداخله امیر مؤید در محال‌الآنه به حمایت از سالار فاتح، چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، واکنش سردار جلیل کلبادی را در شرق مازندران به‌دنبال داشت که، با گردآوردن صاحب‌منصبان نظامی و خوانین شرق ولایت در ساری، برای مقابله با امیر مؤید می‌کوشید (نیمه ربیع‌الاول). حاصل این گردهمایی توافق در توسل به تنها نیروی بازدارنده در منطقه، یعنی جنگلی‌ها، بود. از این‌رو، برای تجدید تعادل سنتی نیروها در مازندران، میرزا لطفعلی مجدالاطباء، پزشک اختصاصی سردار جلیل، به گیلان اعزام شد تا با میرزا کوچک‌خان در مورد انعقاد یک پیمان اتحاد وارد مذاکره شود. بنابر گزارش ظهیرالملک، حاکم مازندران، هنگامی که خبر عبور این فرستاده از تیرکده و مأموریتش به سالار فاتح، که از سیاست جنگلی‌ها در قبال محال‌الآنه ناراضی بود، رسید از امیر مؤید خواست «هرچه زودتر نهضت ملی را تأیید و تأسیس کند و جنگلی‌ها را در امور مازندران مداخله ندهد. امیر مؤید چون مایل به شخصیت خود و مرکزیت مازندران بود، در همان اوقات به وسیله شریف‌العلماء و شیخ علی‌اکبر مجتهد ساروی طرح اتحاد با سردار جلیل را ریخت».^{۹۳}

در مورد این تحولات، اگرچه گزارش‌های وحیدالسلطنه، کارگذار مهام خارجه، به سبب استقرارش در بارفروش فاقد جزئیات رویدادهای ساری است، حاوی اطلاعاتی ارزشمند است. وی درباره وقایع مازندران در جمادی‌الاول ۱۳۳۶ به وزارت‌خانه متبوعش نوشت:

به طوری که مشهود می‌شود اوضاع کنونی گیلان به واسطه مجاورت رفته‌رفته به مازندران نیز سرایت نموده، از قرار مسموع بعضی از اهالی مازندران با جنگلی‌ها روابطی حاصل کرده حتی چندی بود که شنیده می‌شد حضرات مازندرانی برای اصلاحات امور ولایت درصدد اتحاد و اتفاق می‌باشند.

همو می‌افزاید، امیر مؤید خود نیز به عضدالسلطان، حاکم جدید که با سردار جلیل روابط حسنه داشت، نوشته بود:

برای جلوگیری از بعضی پیشامدها و حفظ مملکت و پیشرفت امور دوائر دولتی قریباً به ساری خواهم رفت تا برحسب تقاضا و میل آقایان [علماء] اهل ولایت موافقت کامل بین سرکردگان حاصل نموده، خدمت‌گزاری نمایم.^{۹۴}

سرانجام در غیاب عضدالسلطان، که در بارفروش به سر می‌برد، امیر مؤید، شریف‌العلماء، سردار جلیل، و تعدادی دیگر از خوانین برای رایزنی در روستای نوکنده در حومه ساری گرد آمدند. با توجه به رویدادهای بعدی، می‌توان به خوبی حدس زد که تبعات اتحاد یا مقاومت در برابر جنگلی‌ها و نیز سرنوشت حاضران تحت حاکمیت جنگلی‌ها می‌توانست موضوع اصلی مذاکرات بوده باشد. این در حالی بود که پیشروی نکردن جنگلی‌ها از محال ثلاثه به سوی شرق نیز نمی‌توانست تضمینی برای تداوم وضع موجود خوانین باشد، زیرا در اوضاع حاکم‌بر مازندران و در نبود دولتی مقتدر در پایتخت، پاسخ مثبت و داوطلبانه توده‌های ناراضی به دعوت جنگلی‌ها نیز محتمل به نظر می‌رسید، به‌ویژه آن‌که از پیش استعداد چنین تحولات انقلابی و نیز ارتباط با جنگلی‌ها در بارفروش به ظهور رسیده بود. از سوی دیگر، علی‌القاعده موضوع مناسبات و همکاری با دولت مرکزی نیز می‌توانست مطرح شده باشد؛ زیرا اهتمام دولت در اجرای اصلاحات مالی و مالیاتی مجلس موجب نارضایتی سران حاضر در جلسه (اعم از تیول‌دار سابق و مالک خصوصی) در سال‌های اخیر شده بود.^{۹۵}

حاضران در گردهمایی نوکنده، پس از دو روز مذاکره، در ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ به ساری شتافتند. به گفته وحیدالسلطنه، «عموم سرکردگان و آقابان [علمای شهر] با هم متحد گردیده، هیئتی را برای اصلاح امور تشکیل دادند». روز بعد هم در تلگرامی به عضدالسلطان، پس از ذکر اجحافاتش، عذر او را خواستند. از آن‌جا که این اقدامات در ساری و بدون مشارکت اهالی بارفروش صورت گرفته بود، با ارسال تلگرام از «علما» و «اهالی» بارفروش نیز «تقاضای مساعدت و مشارکت می‌نمایند». گام بعدی ایشان سانسور تلگرام‌ها بود. بدین ترتیب، در فترت بین دو دولت صمصام‌السلطنه (۳-۱۵ جمادی‌الثانی) کودتایی بدون خونریزی در مازندران به وقوع پیوست (۱۳ جمادی‌الثانی).^{۹۶} حاکم نیز چند روز بعد از راه فیروزکوه به تهران رفت (۲۰ جمادی‌الثانی).^{۹۷}

پیش از بررسی دنباله وقایع ماه جمادی‌الثانی ۱۳۳۶، ذکر چند نکته که پرتوی بر رویدادهای بعدی است، ضرورت دارد. وحیدالسلطنه در گزارش‌های پیش از ۲۷ جمادی‌الثانی خود از عاملان اخراج حاکم تحت عنوان «متحدین» یاد کرده، در مورد اهداف ایشان می‌نویسد:

آنچه معلوم می‌شود فقط قصد حضرات متحدین فعلاً عزل حضرت اشرف والا شاه‌زاده عضدالسلطان و رفع تعدیات حضرت معظم‌له است؛ ولی متفرقه و افواهاً صحبت خیلی

می‌شود. بعضی می‌گویند قصد متحدین این است که مثل جنگلی‌ها نظارت در کلیه امور و ادارات دولتی داشته، عایدات دولتی را دریافت و صرف قوا و استعداد محلی و نگه‌داری ولایت نمایند. برخی می‌گویند مقصود این است که کلیه دوایر و ادارات دولتی را تصاحب نموده، از خود مستخدمین در ادارات گذاشته و مستقلاً در کارهای مازندران دخالت داشته باشند. مذاکرات به طور مختلف می‌شود. فعلاً وضعیت مازندران به واسطه زمزمه‌هایی که شنیده می‌شود، صورت خوش ندارد (۲۰ جمادی‌الثانی).^{۹۸}

به نظر می‌رسد که این اظهارات چندان بی‌اساس نبوده باشد. «متحدین»، بدون ذکر نارضایتی خود از سیاست مالی و مالیاتی دولت، مدعی بودند که با توجه به نابسامانی اوضاع کشور و ولایت، افزایش قروض خارجی دولت و ائتلاف درآمد مالیاتی مازندران، می‌خواستند که با اتکا بر منابع مالی محلی و گماردن مأموران خود در ادارات، ضمن افزایش توان نظامی مازندران، اصلاحات محلی به عمل آورند. این در حالی بود که با اعلام پای‌بندی به تمامیت ارضی کشور و وفاداری به دولت مرکزی، هرگونه گرایش حزبی و سیاسی را نیز نفی می‌کردند.^{۹۹} با توجه به نتایج انتخابات مجلس سوم در ساری که در آن کاندیداهای بی‌طرف انتخاب شده بودند، این نفی احزاب قابل درک به نظر می‌رسد. از گزارش‌های وحیدالسلطنه همچنین می‌توان دریافت که تا ۲۷ جمادی‌الثانی، یعنی دو هفته پس از کودتا، تشکیلات «متحدین» فاقد نام بود. افزون آن‌که ظهور متحدین نه تنها بدون اطلاع و مشارکت اهالی بافروش صورت گرفته بود، بلکه مردم ساری نیز در آن نقشی نداشتند.

این تحولات مازندران بازتاب‌های خود را در تهران داشت. پرداخت نشدن درآمدهای ولایت به خزانه مرکزی و سازمان‌دهی نیروی نظامی مستقل می‌توانست تجزیه‌طلبی و استقلال‌خواهی تفسیر شود. شایعات از پیوستن امیر مؤید به جنگلی‌ها و نظارت ایشان بر دوایر دولتی مازندران حکایت می‌کرد (۱۶ جمادی‌الثانی) (کمره‌ای، ۱۳۸۲: ۱/۱۰۸). همچنین گفته می‌شد که سرکرده‌های مازندران حاکم را توقیف کرده بودند (۲۴ جمادی‌الثانی)،^{۱۰۰} اما واقعیت چیز دیگری بود؛ با کودتای ۱۳ جمادی‌الثانی، مازندران به شمشیری دو دم تبدیل شده بود که می‌توانست موجبات گسترش نهضت و آرمان‌های جنگلی‌ها به سوی شرق یا تحدید آن را فراهم آورد. در نبود هیئت دولت، اهمیت این توان بالقوه نمی‌توانست از یک سوی بر سیاسیون و احزاب تهران و تشکیلات جنگلی‌ها، و از سوی دیگر بر نمایندگی سیاسی بریتانیا و قدرت‌های مرکزی پوشیده باشد. هر یک از آن‌ها، با تأثیر در رویدادهای جاری در مازندران، می‌توانست از این حرکت برای اهداف خود بهره‌برداری کند.

در تهران صمصام السلطنه مأمور تشکیل دولتی جدید شده بود (۱۵ جمادی الثانی). این دولت نیز با کارشکنی‌های بریتانیا مواجه شد که از ۲۳ دسامبر ۱۹۱۷ (۸ ربیع الاول ۱۳۳۶) با تصمیم به حضور نظامی در شمال ایران در صدد بود که افزون‌بر عملیات علیه قدرت‌های مرکزی در حوزه دریای مازندران و مهار بلشویسم، از جنبش‌های استقلال‌طلبانه قومی-اسلامی در منطقه مذکور نیز جلوگیری کند (کاظم بیکی، ۱۳۸۴، ۲۰-۲۶، ۴۶ به بعد). دست‌یابی به این اهداف مستلزم روی کارآمدن دولتی هم‌سو با سیاست بریتانیا بود. از همین رو، طرح‌های تعطیلی بازار و تظاهرات و ثوق‌الدوله و نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران به دولت جدید صمصام السلطنه (سقوط ۹ شعبان ۱۳۳۶) هیچ‌گاه فرصت توجه جدی به اوضاع مازندران را نداد (Olson, 1984: 204-206). از سوی دیگر بریتانیا نیز، که عملیات نظامی خود را در شمال ایران بر مبنای استفاده از راه استراتژیک قزوین-انزلی در گیلان طراحی کرده بود، نیرویی در مازندران یا حومه آن نداشت.

برای دخالت در مازندران، وضع آلمان و عثمانی به‌هیچ‌وجه بهتر نبود. اگرچه در پی انعقاد پیمان ترک مخاصمه با بلشویک‌ها (برست لیتوسک-۱۵ دسامبر ۱۹۱۷/۲۹ صفر ۱۳۳۶) این دو دولت ضمن پیشروی در قفقاز، با اقدامات و تبلیغات خود به جنبش‌های استقلال‌طلبانه و ضد بریتانیایی در حوضه دریای مازندران دامن می‌زدند، مناطقی از خاک ایران که عرصه تجدید عملیات نظامی عثمانی در ۱۳۳۶ ق شده بود، یعنی استان‌های غربی کشور، در مجاورت مازندران قرار نداشت. مضافاً آن‌که عملیات اخیر عثمانی در قلمرو ایران سردی روابط جنگلی‌ها با استانبول را در پی آورده بود (Moberly, 1987: 299-300). بدین ترتیب، برای آلمان-عثمانی نیز چون دولت‌های ایران و بریتانیا مداخله مستقیم در مازندران امکان نداشت.

سیاسیون و احزاب پایتخت را باید پیشگامان مداخله در وقایع جمادی‌الثانی مازندران دانست. بنابر اطلاعات موجود، پس از اخراج حاکم، هنگامی که متحدین در صدد سازمان‌دهی امور و مشارکت دادن طبقات علما و تجار ساری در حرکت خود برآمده بودند، مازندران شاهد ورود سیاسیونی از تهران و سپس نمایندگان جنبش جنگل شد که سرعت عمل آنان جای توجه بسیار دارد. مستعان‌الملک، بنیان‌گذار حزب اتحاد و ترقی (۱۳۳۲ ق) که بعداً به سوسیال‌دموکرات تغییر نام داد، و حاج‌آقا شیرازی، نماینده مجلس سوم که اعتبارنامه‌اش رد شده بود، در حالی به ساری وارد شدند که در بین راه شخصی ملقب به معین‌الرعا یا به ایشان پیوسته بود.^{۱۱} به سرعت دموکرات‌های تهران مجدداً شیخ عبدالعلی

لطفی را، این بار به عنوان قاضی دادگاه صلح، به بارفروش اعزام کردند تا با سازمان‌دهی دموکرات‌ها، مازندرانی‌ها را به حمایت مسلحانه از جنگلی‌ها ترغیب کند (کمره‌ای، ۱۳۸۲: ۱/۲۰۳، ۴۱۲). گفتنی آن‌که هیئت اتحاد اسلام گیلان نیز سیدقوام را به عنوان نماینده خود به مازندران فرستاده بود. بنابر گزارش وحیدالسلطنه، سیدقوام با سالار فاتح، مصدق‌الممالک نوری، و تعدادی دیگر در مشهدسر (بابلسر کنونی) به سر می‌بردند. قرار بود که اینان با نمایندگان «متحدین ساری» وارد مذاکره شوند (۲۷ جمادی‌الثانی).^{۱۰۲} مذاکره هیئت اتحاد اسلام گیلان با «متحدین ساری»، به هر علت و انگیزه،^{۱۰۳} در واقع به رسمیت‌شناختن مشروعیت کودتای کسانی بود که خود سرچشمه اصلی مشکلات مزمن مازندران محسوب می‌شدند. از همین رو، این اقدام هیئت اتحاد اسلام نمی‌توانست در میان گروه‌ها و طبقات ناراضی ولایت، به‌ویژه اهالی و دموکرات‌های بارفروش، بازتاب منفی نداشته باشد.

رهاورد تازه‌واردین تهرانی برای متحدین و مازندران انتقال دسته‌بندی‌های پایتخت بود. چنان‌که حاج‌آقا شیرازی و مستعان‌الملک، که گویا با وثوق‌الدوله بی‌ارتباط نبود، با مداخله در تعیین نام تشکیلات متحدین، می‌کوشیدند تا مبانی عقیدتی و مواضع سیاسی آن را با اهداف خود هماهنگ کنند. یکی از شهود، حاج شیخ عبدالرحیم ثقة‌الاسلام ساروی، گفته است:

[این دو] با امیر مؤید خیلی مذاکرات در انجمن آن‌جا [ساری] داشتند. مستعان می‌گفت اتحاد اسلام، حاج‌آقا [شیرازی] می‌گفت اتحاد ملی، امیر مؤید از هر دو [نام] واهمه [داشت]، و بالاخره به انجمن طبرستان امیر مؤید موفق شد که بعدها با هر دو [عنوان پیشنهادی] سازش داشته باشد به مقتضای وقت (همان: ۲/ ۱۳۷۳-۱۴۷۴). ۱۰۴

گفتنی آن‌که در گزارش‌های وحیدالسلطنه نیز نخستین اشاره به «انجمن طبرستان»، به عنوان نام تشکیلات «متحدین ساری»، به ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶، یعنی دو هفته پس از ظهور متحدین، باز می‌گردد.^{۱۰۵} عنوان اخیر هم دوامی نداشت و سرانجام به «هیئت اتحاد ملی طبرستان» تغییر یافت.^{۱۰۶} این تغییر و تأخیر در اعلام نام تشکیلات می‌تواند نشانه آن باشد که ظهور متحدین و سپس «هیئت اتحاد ملی طبرستان» اقدامی عجولانه، بی‌برنامه، و فاقد پشتوانه مردمی بوده است.

تشکیلات هیئت اتحاد ملی طبرستان سازمانی ساده داشت. هیئت مدیره آن دوازده عضو داشت که این رقم یادآور تعداد ائمه اثنی‌عشریه (ع) است. اعضای هیئت‌مدیره را امیر مؤید، سردار جلیل، محمدباقرخان سردار رفیع هزارجریبی، هژبرالدوله عبدالملکی، علی‌نقی‌خان امیر دیوان، آقا سیدمیرزا علی، سیدعباس شریف‌العلماء، آقا شیخ علی‌اکبر مجتهد ساروی،

معتصم‌الملک سنگ، حاج محمد کاظم، افتخارالتجار، حاج میرزا غلام حسین ملکی تشکیل می‌دادند. تعدادی دیگر از صاحب‌منصبان، روحانیان (از جمله ثقة‌الاسلام ساروی) و بازاریان ساری نیز عضو هیئت اتحاد ملی طبرستان بودند. ریاست هیئت‌مدیره با شیخ علی‌اکبر طبری مجتهد ساروی بود که شیخ مهدی منشی‌گری او را به‌عهده داشت. بدین ترتیب، اعضای تشکیلات هیئت اتحاد ملی طبرستان را افزون‌بر خوانین رقیب از مناطق مرکزی و شرق مازندران،^{۱۷} علما و تجار ساری تشکیل می‌دادند که از چند دهه پیش‌تر بر سر زعامت دینی و اقتصادی با علما و تجار بارفروش رقابتی غیر سازنده و تنش‌آفرین داشتند.^{۱۸} در میان اعضای هیئت‌مدیره، شریف‌العلماء طرف‌دار امیر مؤید و آقامیرزا سیدعلی جانب‌دار سردار جلیل بود (گیلک، ۱۳۷۱: ۹۹).

مبانی عقیدتی و اهداف هیئت اتحاد ملی طبرستان، برخلاف عنوان آن، چندان پیچیده نبود. به‌نظر می‌رسد که نام این حرکت را باید بیش از هر چیز پاسخی به پیشروی هیئت اتحاد اسلام گیلان در محال‌ثلاثه دانست. توضیح آن‌که دوره قاجاریه با تجدید نام تاریخی مازندران، یعنی طبرستان، همراه بود که بر سکه‌های ضرب مازندران ظاهر شد (Rabino, 1945: 62, 65, 70, 73). از آغاز سلطنت محمد شاه (۱۲۵۰-۱۲۶۴ ق/ ۱۸۳۴-۱۸۴۸)، حکام موروثی محال‌ثلاثه، خاندان خلعتبری، که برخلاف خوانین (فرماندهان نظامی موروثی) مرکز و شرق مازندران همواره از شاهان قاجاریه اطاعت می‌کردند، در قلمرو و مسئولیت خود از والیان مازندران استقلال یافتند (Kazembeyki, 2003: 31, 65-66, 129, 134-136). در واقع، تنکابن پیش از انضمام به مازندران در اواخر قرن ۱۲ ق/ ۱۸ بخشی از گیلان بود.^{۱۹} زین‌العابدین شیروانی در ۱۲۴۸ ق آن را چون گذشته در شمار توابع گیلان ذکر کرده است (۱۳۱۵: ۲۲۲). از این‌رو، از منظر جغرافیای تاریخی، طبرستان مفهوم مازندران بدون محال‌ثلاثه را داشت. بدین سبب، ذکر نام تاریخی طبرستان در عنوان تشکیلات «متحدین» ضمن تأیید سیاست و دست باز اتحاد اسلام گیلان در محال‌ثلاثه، خط قرمزی را برای اقدام ایشان در طبرستان ترسیم می‌کرد که از منطقه نور در غرب تا استرآباد در شرق امتداد داشت.

ذکر واژه «ملی» در عنوان تشکیلات متحدین نیز هدفمند بود. قطع نظر از اختلاف پژوهش‌گران در مورد ملی‌گرایی و ناسیونالیسم در ایران (Kashani-Sabet, 1999: 12-13)^{۲۰} به‌کارگیری این واژه برای حرکتی محلی با اهداف غیر تجزیه‌طلبانه و محلی چندان منطقی نمی‌نماید، به‌ویژه این‌که کلمه «ملی» نمی‌توانست انتساب به بومیان طبرستان باشد، زیرا

نه تنها سردار جلیل و هژیرالدوله در هیئت‌مدیره، بلکه بسیاری از خوانین و سرکردگان نظامی درجه دوم عضو هیئت اتحاد ملی طبرستان به قبایلی تعلق داشتند که عمدتاً در عصر قاجاریه در مازندران اسکان داده شده و جوامع مستقل خود را در میان بومیان مازندران داشتند (Kazembeyki, 2003: 7-12). از همین روی، چنین می‌نماید که مراد از ملی نه حرکتی قومی، بلکه مفهومی جغرافیایی بود تا تأکیدی بر تفاوت عقاید، اهداف، و مواضع متحدین با جنبش «اتحاد اسلام»، «جنگل»، و نیز نفی تجزیه‌طلبی باشد.

به هر روی، هیئت اتحاد ملی طبرستان اهدافی مشابه اهداف متحدین را تعقیب می‌کرد. این هیئت با نفی دسته‌بندی‌های سیاسی و احزاب، که با انتخاب نمایندگان بی‌طرف در انتخابات مجلس سوم در ساری همخوانی داشت، درصدد بود که با اتکا به منابع مالی محلی، انتصاب مأموران خود در ادارات، و تقویت نیروی نظامی محلی به اصلاح امور طبرستان بپردازد.^{۱۱۱} از آن‌جا که پرداختن درآمدهای ولایت به خزانه مرکزی و سامان‌دهی و تقویت نیروی نظامی محلی می‌توانست در تهران نشانه تجزیه‌طلبی تلقی شود، امیر مؤید با توجه به مشکلات مهلک مملکت خود به مازندرانی‌های ساکن پایتخت اطلاع داد:

چاره منحصر به اتفاق عمومی است. منظوری جز خدمت به دولت علیه و اجرای قوانین موضوعه و جلوگیری از تعدیات ندارد. اهالی مازندران با یک اتحاد صمیمی به نام اتحاد ملی طبرستان اتفاق [کرده‌اند]، مبدا مفسدین القای شبهه به اولیای امور بنمایند.^{۱۱۲}

روی کار آمدن هیئت اتحاد ملی طبرستان تغییر برخی مقامات محلی را در پی آورد. هیئت، حکومت ولایت را به سردار جلیل کلبادی و معاونت او را به امیر دیوان محول کرد. حاج مؤیدالسلطان، خواهرزاده امیر مؤید، را به حکومت بارفروش و سهم‌الممالک، پسر ارشد امیر مؤید، را به فرماندهی قشون طبرستان گمارد. ریاست کمیسیون نظام هم از سوی هیئت به امیر مؤید داده شد. بدین ترتیب، اقدامات هیئت در انتصاب مأموران بومی از انگلستان یک دست هم تجاوز نمی‌کرد و عمدتاً به امیر مؤید و بستگان او محدود شد. گزارش‌های متعدد کارگذاری مهام خارجه بر رکود ادارات دولتی از آغاز حرکت متحدین و دوره مدیریت این افراد دلالت دارد.^{۱۱۳}

شاید مهم‌ترین اقدامات هیئت اتحاد ملی طبرستان در زمینه‌های نظامی و مالی بود. در مورد نیروی مسلح ابتدا کار آموزش یک گروه ۳۰۰ نفری شروع شد که خیلی زود افزایش تعداد آن‌ها به ۱۲۰۰ تن در دستور کار قرار گرفت. ظاهراً مربیان این نیرو از افسران ژاندارمری بودند که در مورد پیوستن آن‌ها به اتحاد ملی طبرستان اطلاعاتی در دست است.

قرار بود که هزینه این نیرو و نیز بودجه ادارات از طریق اخذ مالیات به مقدار ده درصد از عایدات اراضی بخش خصوصی و بیست درصد از درآمد موقوفات تأمین شود.^{۱۱۴} این سیاست مالیاتی نمی‌توانست مورد استقبال مؤدیان قرار گیرد، به‌ویژه آن‌که مأموران هیئت مالیات مصوب را «با کمال سختی از مالکین مطالبه و مأخوذ [می] داشتند». وضع مالیات بیست درصد بر موقوفات نیز نمی‌توانست از سوی روحانیون استقبال شود. افزون‌بر این، اخذ اعانه اجباری از تجار بارفروش هم جای خود را در سیاست مالی هیئت اتحاد ملی طبرستان داشت.^{۱۱۵} گفتنی آن‌که طراحی بودجه و منابع مالی هیئت اتحاد ملی طبرستان به مستعان‌الملک نسبت داده می‌شد (کمره‌ای، ۱۳۸۲: ۱/۱۳۸۲). به هر روی، اقدام هیئت اتحاد ملی طبرستان در توجه به این گونه توصیه‌های مشاوران غیر بومی که در واقع نفی فلسفه وجودی خود هیئت بود، با انتقاد مواجه شد.^{۱۱۶}

کارنامه اتحاد ملی طبرستان از جهاتی دیگر نیز جای توجه دارد. این حرکت برخلاف اتحاد اسلام گیلان، هیچ‌گاه موفق به جلب اعتماد و حمایت مردم ولایت نشد.^{۱۱۷} بی‌تفاوتی اهالی بارفروش موجب شد که هیئت اتحاد ملی طبرستان درصدد برآید که با اعزام معین‌الرعا و دعوت از دموکرات‌ها و سایر گروه‌های اجتماعی این شهر، شعبه هیئت را در آن‌جا تأسیس کند (شعبان ۱۳۳۶)؛^{۱۱۸} احتمالاً اقدام مأموران اتحاد ملی طبرستان در بازرسی خانه سیدکاظم کابلی (از اتباع بریتانیا) در بارفروش نیز نمایشی برای جلب اهالی شهر به‌ویژه دموکرات‌ها بود.^{۱۱۹} این در حالی بود که در خود ساری از فعالیت ضد بریتانیایی دموکرات‌ها جلوگیری به‌عمل می‌آورد (همان).^{۱۲۰} به هر روی، با توجه به سکوت منابع می‌توان دریافت که هیئت اتحاد ملی طبرستان در تأسیس شعبه‌ای در بارفروش توفیقی نیافت.

۶. هیئت اتحاد ملی طبرستان و جنبش اتحاد اسلام گیلان

اگرچه مقتضای اوضاعی که به ظهور هیئت اتحاد ملی طبرستان با داعیه اصلاحات منجر شد، همکاری و تعامل با هیئت اتحاد اسلام گیلان و جنبش جنگل بود، در عمل چنین نشد. ظهور اتحاد ملی طبرستان، همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، بیش از هر چیز پاسخی به پیشروی جنگلی‌ها در تنکابن بود. وحیدالسلطنه در نخستین گزارش خود در مورد پیدایش اتحاد ملی طبرستان به تهران نوشته است: «حضرات [هیئت اتحاد ملی طبرستان] همان نظریه گیلانی‌ها را دارند متنها به طور استقلال و به اسم انجمن ملی طبرستان، یعنی مطیع گیلانی‌ها نخواهند بود، فقط روابطی خواهند داشت».^{۱۲۱}

مذاکرات سید قوام، فرستاده جنگلی‌ها، با نمایندگان اتحاد ملی طبرستان در مشهدسر (جمادی‌الثانی ۱۳۳۶) نیز برای رفع این اختلاف بود. در حالی که جنگلی‌ها تأکید می‌کردند که «مرکز باید گیلان باشد و مازندران مطیع اتحاد اسلام [گیلان] باشد»، اتحاد ملی طبرستان اصرار داشت که «مازندران باید در امور خود مستقل بوده و فقط روابطی فی‌مابین باشد» (۲۷ جمادی‌الثانی).^{۱۲۲} برای جلوگیری از بن‌بست مذاکرات، سرانجام «قرار بر این شد که جنگلی‌ها تا مدت یک ماه مازندران را به حالت خود گذارده و در امور آن مداخلات نمایند تا اتحادیه طبرستان در ظرف این مدت موفق به اصلاح داخلی آن بشوند».^{۱۲۳} بدین ترتیب، به‌رغم برخی شعارهای ظاهراً مشابه، هیئت اتحاد ملی طبرستان به فعالیت خود ادامه داد تا نماد استقلال مازندران و اختلاف نظر با هیئت اتحاد اسلام گیلان باشد. در مورد علت شکست مذاکرات مشهدسر، منابع بریتانیایی آشکار می‌سازند که با وجود تمایل امیر مؤید برای اتحاد با جنگلی‌ها، مخالفت سردار جلیل نه‌تنها مانع از این وحدت شد، بلکه فرستاده جنگلی‌ها را وادار به ترک مشهدسر کرد.^{۱۲۴} ناگفته نماند که مخالفت سردار جلیل با فعالیت در چهارچوب «اتحاد اسلام» گیلان، افزون‌بر محافظه‌کاری برای حفظ املاک گسترده، می‌توانست از تمایزش به بهائیت نیز سرچشمه گرفته باشد.^{۱۲۵}

شکست اعلام‌نشده مذاکرات مشهدسر به سرعت نتایج خود را در استرآباد نشان داد که علاوه بر این که ساختار قومی (بومی و ترکمن) و مذهبی (شیعه و سنی) پیچیده‌ای داشت، در جوار آسیای مرکزی نیز واقع بود و از مدت‌ها پیش در معرض تبلیغات اتحاد اسلام و پان‌تورانی آلمان و عثمانی قرار داشت (کاظم‌بیک، ۱۳۸۴: ۱۶، ۲۱-۲۶، ۷۶-۸۱). بنابراین گزارش‌های حسین‌قلی‌آقا، وکیل‌الدوله بریتانیا در شهر استرآباد (گرگان کنونی)، هم‌زمان با فعالیت اتحاد ملی طبرستان، استرآباد نیز شاهد تحرکات گروهی موسوم به «اتحاد اسلامی جرجانی» شده بود که دموکرات‌های شهر با آن مخالفت می‌کردند.^{۱۲۶} پیش‌تر، در اواخر جمادی‌الاول ۱۳۳۶، فرستاده‌ای از سوی اتحاد اسلام گیلان با سفر به گمش‌تپه و پس از تماس با ترکمن‌ها، به شهر استرآباد رفته بود.^{۱۲۷} از منابع جنگلی‌ها چنین برمی‌آید که فرستاده دیگر جنگلی‌ها، میرزا اسماعیل رسول‌زاده، در اواخر جمادی‌الثانی و اوایل رجب موفق به برقراری وحدتی نسبی میان اهالی ولایت استرآباد شد که دلایل خود را برای نارضایتی از اوضاع حاکم‌بر ولایت و کشور داشتند.^{۱۲۸} به هر روی، از پی ظهور هیئت اتحاد ملی طبرستان، حسین‌قلی‌آقا به نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران هشدار داد:

آقا کوچک [میرزا کوچک‌خان] با خوانین مازندران اتحاد نموده ... با خوانین استرآباد هم

ارسال مرسل دارند. در هر مجلسی و انجمنی [در استرآباد] زنده‌یاد برادران جنگلی ما می‌گویند و خیالات بلندی به سر جنگلی‌ها می‌باشد (۱۵ جمادی‌الثانی).^{۱۲۹}

در ماه رجب، ولایت استرآباد به سرعت، عرصه فعالیت موازی هیئت اتحاد اسلام گیلان و هیئت اتحاد ملی طبرستان شد که اختلاف و شکست مذاکرات مشهدسر و اختلاف خود را ظاهراً مسکوت گذاشته بودند. در حالی که جنگلی‌ها با ترکمن‌های ساحل‌نشین جعفریای ارتباط داشتند،^{۱۳۰} اتحاد ملی طبرستان فعالیت خود را بر شهر استرآباد متمرکز کرده بود. به دنبال توافق تلگرافی با خوانین و متنفذان استرآباد،^{۱۳۱} اتحاد ملی طبرستان شریف‌العلماء و حسین خان (پسر عم امیر مؤید) را که تجربه مذاکره با نماینده جنگلی‌ها در مشهدسر را داشتند، به استرآباد اعزام کرد تا «اهالی آنجا [را] به اتحاد با مازندران دعوت نموده و به آن‌ها مرکزیت اتحادیه طبرستان را خاطرنشان نمایند». این هیئت با استقبال اتحاد اسلام جرجانی و اهالی استرآباد به خانه میرزامهدی مجتهد شهر وارد شد (۲۲ رجب). پیامد مذاکرات و سخنرانی‌های نمایندگان اتحاد ملی طبرستان تشدید اختلاف موجود در میان فعالین سیاسی استرآباد بود که به ظهور گروهی جدید موسوم به «اتحاد ملی جرجانی» در همان وقت حضور این فرستادگان منجر شد.^{۱۳۳} شریف‌العلماء خود در تماسی تلگرافی از استرآباد به امیر مؤید اطلاع داده بود:

چیزی که فعلاً اسباب گرفتاری شده، ممکن است به القای مفسدین تولید نفاقی کنند همانا مسئله اسم هیئت اتحاد اسلام و ملی است ... به این مسئله سطحی ملاحظه فرمایید. خیلی قابل توجه است چنانچه زمان حرکت حضوراً عرض کرده بودم باید این اختلاف را برداشت (۲۷ رجب).^{۱۳۴}

به هر روی، تلاش اتحاد ملی طبرستان برای اتحاد با استرآباد راه به جایی نبرد. چند روز پس از مراجعت نمایندگان، اکثر مردم استرآباد در حالی از اتحاد با آن منصرف شده بودند که اعضای «اتحاد اسلامی جرجانی» چشم امید به ورود نیروهای در حال پیشروی عثمانی از قفقاز به استرآباد داشتند (شعبان). در مورد طوایف ترکمن که دریا ارتباط مستقیم جنگلی‌ها با آن‌ها را ممکن می‌کرد، شرایط کاملاً تفاوت داشت و تا اواسط شعبان مناسبات رو به گسترشی میان طرفین برقرار شده بود.^{۱۳۵} بدین ترتیب، اتحاد ملی طبرستان نه تنها در برانگیختن و ایجاد وحدت بین نیروها و جلب حمایت شهر استرآباد توفیقی نیافت، بلکه ضمن جلوگیری از گسترش نفوذ جنبش جنگل، به تشتت آرا در آن ولایت دامن زد. در اوضاع موجود، برای اتحاد ملی طبرستان رفع اختلاف با اتحاد اسلام گیلان ضرورتی

عینی شده بود. از همین رو، پیش از موعد توافق شده در مذاکرات مشهدسر، با اعزام مجدالاطباء به گیلان در این راه پیشگام شد. مجدالاطباء را در بازگشت نماینده اتحاد اسلام گیلان، موسوم به شیخ محمدحسن آمن، همراهی می کرد که از حضورش در ساری در ۲۷ رجب اطلاع قطعی در دست است. اقدامات شیخ محمدحسن در مازندران فراتر از مذاکره برای رفع اختلاف بود. وی در بدو ورود به ساری به درستی دریافت که تأسیس هیئت اتحاد ملی طبرستان ریشه در تأمین نفوذ امیر مؤید و سردار جلیل داشت. از این رو، کوشید که این هیئت «تأمین منافع محلی را به منافع مملکتی تبدیل نماید». ظاهراً تا آن زمان هیچ یک از دو هیئت اتحاد ملی طبرستان و اتحاد اسلام گیلان موفق به جلب اعتماد علمای مازندران نشده بودند. به گفته امیر مؤید، کمک مازندران به جنگلی ها به لاقلاً یک ماه فعالیت تبلیغی شیخ محمدحسن در میان روحانیون ولایت نیاز داشت. این بی اعتمادی از سوی علما که تبعات دسته بندی های سیاسی و آشوب های دهه اخیر مازندران را تجربه کرده بودند، غیر منطقی به نظر نمی رسد، به ویژه این که اتحاد اسلام گیلان، چنان که ذکر شد، تلاش خود را از ابتدا بر همکاری با هیئت اتحاد ملی طبرستان متمرکز کرده بود که نقش مؤسسان آن در آشوب های گذشته و نیز عملکرد خود هیئت بر اهل ولایت پنهان نبود. از این رو، تماس با علما و مردم ساری و بارفروش نیز در دستور کار فرستاده اتحاد اسلام گیلان قرار گرفت که سیاست دولت مرکزی راه آن را هموار می کرد.^{۱۳۶} توضیح آن که در اوایل شعبان دولت مرکزی ذکاءالدوله غفاری را به حکومت مازندران گمارده بود که نمایندگی سیاسی آلمان و نیز اتریش به امیر مؤید توصیه می کردند این انتصاب را بپذیرد.^{۱۳۷} هیئت اتحاد ملی طبرستان، که همچنان بر تعقیب اهداف محلی خود تأکید داشت، انتصاب اخیر را به گونه ای مشروط پذیرفت.^{۱۳۸} ذکاءالدوله که از تهران کفالت حکومت مازندران را به امیر مؤید محول کرده بود،^{۱۳۹} پیش از حرکت به محل مأموریت خود، وزیر مختار ایران در سوئیس شد؛ در نتیجه، امیر مؤید تا شوال ۱۳۳۶ کفیل حکومت باقی ماند.^{۱۴۰} این اوضاع ادامه تبلیغات آزادانه شیخ محمدحسن آمن را ممکن می کرد.

از سوی دیگر، فعالیت های شیخ محمدحسن آمن در ساری مشی و اهداف اتحاد ملی طبرستان را دست خوش تغییراتی کرد که تا نیمه شعبان به اوج خود رسید. در شانزدهم همان ماه وحیدالسلطنه، با ارسال مرامنامه جدید هیئت اتحاد ملی طبرستان، در مورد تجدید نظر در اهداف محلی اولیه هیئت به تهران گزارش داد:

اخیراً شاید به واسطه عدم موافقت افکار عمومی در این مقصود و یا به واسطه وجود قوه

ژاندارمری و جلوگیری بعضی و یا ملاحظات دیگر از این خیال منصرف گردیده، نظریات خود را علی‌الظاهر به حفظ استقلال مملکت و نظارت در امور ادارات و تقاضای اعزام حکومت قانونی و تشکیل قوای ملی برای نگه‌داری محلی سوق داده، تقریباً همان نظریه حضرات جنگلی‌ها [یک کلمه ناخوانا] هیئت اتحاد اسلامی رشت را تعقیب می‌نمایند.

افزون آن‌که، بنابر همین گزارش، تهیه «قوای ملی» در صدر اولویت‌های اتحاد ملی طبرستان قرار گرفته بود که تا آن زمان علاوه بر ۳۰۰ سوار آماده، ۳۰۰ تن دیگر را در حال تعلیم داشت. قرار بود که افراد این نیرو به ۱۲۰۰ نفر افزایش یابد.^{۱۴۱}

مرام‌نامه جدید از جهاتی چند جای توجه بسیار دارد. در آن افزون‌بر مسکوت‌گذاشتن موضوع سلطنت و نیز وفاداری به شاه، اهداف محلی اولیه هیئت اتحاد ملی طبرستان جای خود را به اهداف متعالی کشوری داده است. همین تغییرات به نوبه خود هیئت را قابل استحاله در اتحاد اسلام گیلان می‌کرد که نماینده‌اش، شیخ محمدحسن، در ساری به‌سر می‌برد.^{۱۴۲} ظاهراً امیر مؤید در تصویب این مرام‌نامه نقش مهمی ایفا کرده بود، زیرا در اواخر شعبان از تشکیل «دول متحده جمهوری»، جمهوری فدراتیو، در ایران سخن می‌گفت.^{۱۴۳}

تحولات اخیر در مازندران و نزدیک‌شدن دیدگاه‌های اتحاد ملی طبرستان و اتحاد اسلام گیلان زنگ خطر را در تهران به‌صدا درآورد، به‌ویژه آن‌که از اواسط ماه رجب ارتباط پستی گیلان منحصر به نامه‌های فارسی از طریق استرآباد و بارفروش شده بود.^{۱۴۴} افزون بر این، پیامی از محمد موسوی (مسئول کمیته ملی بارفروش) به میرزا کوچک‌خان به‌چنگ عوامل اطلاعاتی بریتانیا افتاده بود که بر تداوم ارتباط امیر مؤید با موسوی دلالت داشت. در این پیام در مورد پیوستن امیر مؤید به جنگلی‌ها اظهار اطمینان شده بود (۲۲ شعبان).^{۱۴۵} ضمناً با توجه به دیدگاه مخالف سلطنت برخی از جنگلی‌ها، همگرایی اتحاد ملی طبرستان با اتحاد اسلام گیلان موجب ناخشنودی احمدشاه می‌شد. برای رفع این نگرانی، نظام‌السلطان نوری در ملاقاتی خصوصی با وی، وفاداری اتحاد ملی طبرستان به شاه را علت اصلی خودداری مازندرانی‌ها از اتحاد با جنگلی‌ها ذکر کرده بود (۲۴ شعبان). همو با گزارش این ملاقات به امیر مؤید، تلویحاً او و اتحاد ملی طبرستان را از پیوستن به اتحاد اسلام گیلان برحذر داشت (۲۵ شعبان).^{۱۴۶}

از منظر نمایندگان سیاسی - نظامی بریتانیا در تهران نیز تحولات اخیر در مازندران بر پیچیدگی اوضاع شمال کشور می‌افزود. در پی سفر اولیه نیروی بریتانیایی تحت فرمان ژنرال دسترویل از راه قزوین - رشت به انزلی (۵ جمادی‌الاول ۱۳۳۶ / ۱۷ فوریه ۱۹۱۸)، بریتانیا

در اواسط جمادی‌الثانی با استقرار سربازان باقی‌مانده تزاری به فرماندهی کلنل لازار بیچراخوف در قزوین، فشار خود را بر جنگلی‌ها افزایش داده بود. این نیروی روسی به عنوان طلایه‌دار دنسترفورس (نیروی تحت فرمان ژنرال دنسترویل) ضمن جلوگیری از پیشروی احتمالی جنگلی‌ها به سوی پایتخت، خود درصدد بود تا با استفاده از راه قزوین - رشت که تحت کنترل جنگلی‌ها بود، از طریق بندر انزلی به روسیه بازگردد (کاظم بیکی: ۱۳۸۴، ۶۶ به بعد). در این اوضاع، اتحاد مازندران با گیلان علاوه‌بر افزایش توان جنگلی‌ها در حفظ راه قزوین - رشت، تهدیدی جدی را از جانب مازندران متوجه پایتخت می‌کرد؛ به‌ویژه این‌که قدرت‌های مرکزی در پی توصیه پذیرش حکومت ذکاءالدوله به امیر مؤید، توجه جدی خود را به تحولات مازندران نشان داده بودند. در آغاز ماه رمضان، ادوارد کوپه، وابسته نمایندگی سیاسی اتریش در تهران، بدون اطلاع وزارت امور خارجه ایران، برای گردش به بارفروش وارد شده بود (۲ رمضان). وحیدالسلطنه با توجه به استقرار او در خانه امیر مؤید و «ملاقات‌های فوق‌العاده» وی با افراد، به تهران هشدار داد که هدف از این سفر اقداماتی مشابه عملیات آلمان‌ها در جنوب ایران است (۷ رمضان).^{۱۴۷} در همین سفر، پیمانی سیاسی - نظامی نیز بین امیر مؤید و کوپه منعقد شد (۹ رمضان ۱۳۳۶ ق).^{۱۴۸} بنا بر روایتی واحد اما پذیرفتنی، در پاسخ به این تحولات، نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران درصدد برآمده بود که با به‌کارگیری افراد متنفذ پایتخت و پول، نیروهای محلی در مازندران را سامان دهد تا آن‌ها از تحرکات «ژرمن‌فیل‌ها و عثمان و ایران‌فیل‌ها» در ولایت جلوگیری کنند (کمره‌ای، ۱۳۸۲: ۲ / ۱۳۱۸).

۷. سقوط اتحاد ملی طبرستان

تغییر اهداف اتحاد ملی طبرستان، برخلاف جلوه مثبت آن، بیش از آن‌که راه وحدت انقلابی گیلان و مازندران را هموار سازد، زمینه فروپاشی سریع هیئت اتحاد ملی طبرستان را فراهم آورد. مرام‌نامه جدید با وجود اهداف متعالی و کشوری خود، نافی فلسفه وجودی خود هیئت بود که در آغاز اصلاحات محلی را هدف داشت؛ برای مثال، در ابتدا قرار بود که درآمد مالیاتی ولایت در محل هزینه شود و مأموران بومی امور را در دست گیرند، موضوعاتی که اهداف بلندپروازانه مرام‌نامه جدید مبنی بر تشکیل حکومت مقتدر مرکزی ناقض آن‌ها بود. تأمین بودجه برای تدارک «قوای ملی» در حالی سخت‌گیری مالیاتی را ایجاد می‌کرد که مالیات بیست درصدی بر موقوفات ناخشنودی علما را به‌بار آورده بود.

ظاهراً امیر مؤید، مسبب وضع موجود، بیش از سایرین در معرض انتقاد بود. از این‌رو، نظام‌السلطان او را به «مقابله با شدائد»، «قبول طعنه تیرآوران»، و استفاده از مستعان‌الملک دعوت می‌کرد که «نتیجه حاصله از انقلابات سیاسی و چکیده آزادیخواهی» بود (۲۸ شعبان).^{۱۴۹} در نارضایتی موجود، هنگامی که امیر مؤید و هیئت اتحاد ملی طبرستان، گویا به توصیه مستعان‌الملک، در صدد جلوگیری از «میتینگ» دموکرات‌های ساری علیه بریتانیا برآمدند، انتقاد صریح و تند و علنی شیخ عبدالعلی لطفی (فرستاده دموکرات‌های تهران) از عملکرد هیئت و برگزاری «میتینگ» در موعد مقرر، راه را برای اخراج مستعان‌الملک از ولایت و نابودی هیئت اتحاد ملی طبرستان هموار کرد.^{۱۵۰} به گفته وحیدالسلطنه، سیاست مالیاتی هیئت سبب نارضایتی اهالی ساری شد: «جمععی از اهالی ساری مخالفت کرده، حتی در مجلس عمومی با کمال سختی پروتست به این عملیات نموده اظهاراتی [را] به طور سختی نموده‌اند».

امیر مؤید در مقام اعتراض به تحولات اخیر از ساری به شهر رقیب آن یعنی بارفروش رفت تا در آن‌جا بخت خود را برای تشکیل یک «هیئت متحده» جدید بیازماید، به‌ویژه آن‌که اهالی بارفروش از ابتدا به حرکت اتحاد ملی طبرستان روی خوش نشان نداده بودند (۱ رمضان). این رویدادها انحلال سریع هیئت اتحاد ملی طبرستان و شکل‌گیری تشکیلاتی موسوم به «هیئت علمیه» را در ساری به دنبال آورد که عنوانش بر عضویت و نقش علمای محلی در آن دلالت دارد. اگرچه تشکیلات جدید نیز مخالفان خود را داشت، ولی همگان به سبب عدم «ضدیت و مخالفت» با دولت، در لزوم خروج امیر مؤید از شهر متفق بودند (۷ رمضان).^{۱۵۱} نکته حائز اهمیت در مورد رویدادهای اخیر ساری هم‌زمانی آن‌ها با شروع عملیات کلنل بیچراخوف با حمایت فعال نیروهای بریتانیایی است که پس از شکست دادن جنگلی‌ها در منجیل (۴ رمضان) به سوی رشت پیشروی می‌کرد. بیچراخوف و سربازانش در ۲۳ رمضان/۳ ژوئیه ۱۹۱۸ در حالی انزلی را به مقصد آلیات (جنوب باکو) ترک کردند که دستر فورس در قزوین مستقر می‌شد (کاظم‌بیک، ۱۳۸۴: ۷۴).

۸. بازتاب ضعف جنبش جنگل در مازندران

شکست جنگلی‌ها در ماه رمضان و حضور نیروی دنسترویل در قزوین به سرعت نتایج خود را در سواحل جنوبی دریای مازندران آشکار ساخت. در محال‌ثلاثه، سالار فاتح که شایعه‌ای اغراق‌آمیز و تأییدنشده از دومین سفر ناموفق او به مشهدسر برای مذاکره با هیئت

اتحاد ملی طبرستان در دست است (رجب)،^{۱۵۲} در شعبان کوشیده بود که از طریق گفت‌وگو اختلاف خود با جنگلی‌ها را حل کند. بنابر تلگرام نمایندگان اعزامی اتحاد اسلام به تنکابن، خواست سالار فاتح «ضبط علاقه کجور سپهسالار بدون معارض بود» که توافقات پیش‌گفته جنگلی‌ها با امیر اسعد را نقض می‌کرد. بدین ترتیب، مذاکرات عقیم شد (۲۵ شعبان).^{۱۵۳} از هیئت اتحاد اسلام به مذاکره‌کنندگان جنگلی دستور داده شد:

صلاح این است که چند نفر از مردمان بی‌غرض کافی را به فوریت نزد سالار فاتح روانه دارید از مراتب معاهده و مواد نزد هیئت متذکر سازید و به سوءخاتمه او را تهدید و منصرف دارید، و گمان می‌کنم به وسیله حاجی شیخ [محمدحسن] به فوریت اقدام مشارالیه را به سرداران مازندران اطلاع دهید که اگر مشارالیه به چنین حالی باقی باشد، بالضروره به یک عاقبت بدی دچار خواهد شد (۲۵ شعبان).^{۱۵۴}

با وجود این، طولی نکشید که پیشروی موفقیت‌آمیز نیروی بیچراخوف از منجیل به سوی رشت در ماه رمضان فرصت قدرت‌نمایی مخالفان جنگلی‌ها را در محال ثلاثه فراهم آورد. سالار فاتح و متحدانش موفق شدند که با بهره‌گیری از اشتغال جنگلی‌ها به مقاومت در برابر بیچراخوف، تا اواسط رمضان ایشان را از تنکابن اخراج کنند. گفته شده است که سپهسالار تنکابنی مشوق این اقدام سالار فاتح بود (سالور، ۱۳۷۸: ۷/ ۵۲۵۴-۵۲۵۵؛ تنکابنی، ۱۳۷۸: ۱۴۰).^{۱۵۵}

در بخش مرکزی مازندران، در قبال رویدادهای گیلان واکنش متفاوتی داشتند. اگرچه گروهی از تجار و روحانیون بارفروش دموکرات، مخالف بریتانیا، و حامی جنبش جنگل بودند،^{۱۵۶} امیر مؤید به‌رغم یک ماه اقامت و تلاش در آن شهر، در جلب اعتماد عمومی برای سازمان‌دهی حرکتی جدید موفقیتی به‌دست نیاورد.^{۱۵۷} با توجه به مواضع ضد و نقیض و نیز اقدامات فرصت‌طلبانه امیر مؤید در دهه گذشته، عدم استقبال اهالی بارفروش قابل درک به‌نظر می‌رسد.^{۱۵۸} در ساری نیز که همچنان عرصه فعالیت شیخ محمدحسن، فرستاده اتحاد اسلام گیلان، بود، با وجود توافق اولیه هیئت علمیه، عملاً گامی برای اتحاد یا کمک به جنگلی‌ها که با بیچراخوف می‌جنگیدند، برداشته نشد.^{۱۵۹}

از ماه رمضان، با نزدیک‌تر شدن قوای عثمانی به باکو، طرح‌های امپریالیستی بریتانیا برای قلمرو روسیه، استیلا بر دریای مازندران را برای لندن به یک اولویت تبدیل کرده بود که می‌بایست از طریق انتقال دستروفرس از قزوین به بندر انزلی و سپس باکو تحصیل شود. از این‌رو، در پی خروج نیروی کلنل بیچراخوف از گیلان (۲۳ رمضان/ ۳ ژوئیه)، جنگلی‌ها

با پیشروی دنسترفورس از مسیر قزوین - رشت (کاظم‌بیگی، ۱۳۸۴: فصل ۳) و نیز بازگشت سپهسالار تنکابنی به محال ثلاثه مواجه شده بودند. به گفته سپهسالار، هم‌زمان با عملیات نظامی ژنرال دنسترویل در گیلان، انگلیسی‌ها از او هم خواسته بودند: «شما کاری به سمت گیلان نداشته باشید، همین قدر [کافیست که] بروید به سمت مازندران» (۲ شوال) (تنکابنی، ۱۳۷۸: ۱۴۱؛ سالور: ۱۳۷۸: ۷ / ۵۴۶۱-۵۴۶۲).

اگرچه خبر درگیری نظامی جنگلی‌ها با دنسترفورس موجب سستی سرکردگان نظامی مازندران در کمک به جنگلی‌ها شده بود، بازگشت سپهسالار به محال ثلاثه نمی‌توانست نادیده انگاشته شود، زیرا گذشته از به‌مخاطره‌انداختن اقتدار جنگلی‌ها در شرق گیلان، قادر بود رقابت و خصومت سستی سران نظامی را در مازندران تجدید کند. در اوضاع جدید، موضوع کمک به جنبش جنگل یک بار دیگر مورد توجه خوانین مازندران قرار گرفت. امیر مؤید پس از یک ماه تلاش ناموفق در بارفروش به ساری رفت تا مجدداً شانس خود را در آن‌جا امتحان کند. خیلی زود تنی چند از علمای بارفروش نیز به ساری دعوت شدند تا برای حمایت از جنگلی‌ها چاره‌ای اندیشه شود (پیش از ۱۱ شوال / ۲۲ ژوئیه).^{۱۶۰} محمدعلی گیلک دربارهٔ نتیجهٔ فعالیت‌های شیخ محمدحسن آمن در ساری که پس از فروپاشی اتحاد ملی طبرستان همچنان برای وحدت هیئت علمیه با اتحاد اسلام گیلان می‌کوشید گفته است:

آخر الامر قرار شد که امیر مؤید با سه پسر خود، سهم الممالک، [هژبرالسلطان] ایلخانی، و سیف الله خان، به معیت ۲۰۰ نفر تفنگچی و سردار جلیل با ۳۰۰ نفر سوار و [محمدخان] درگاهی [رئیس ژاندارمری] با ۳۰۰ ژاندارم به کمک جنگل اقدام نمایند و برای اثبات بیان صدق مدعای خود قرآن حاضر کرده و در پشت قرآن سوگندنامه نوشتند (۱۳۷۱: ۱۰۰).^{۱۶۱}

اگرچه این توافق به‌خوبی نشان می‌دهد که تعهد سران مازندرانی اقدامی فردی و فاقد پشتوانهٔ مردمی بود، برای شیخ محمدحسن تا بدان‌جا متقاعدکننده می‌نمود که به هیئت اتحاد اسلام گیلان پیشنهاد کند که میرزا کوچک‌خان با ۵۰۰ جنگلی به مازندران فرستاده شود تا با متحدین مازندرانی خود برای فتح تهران اقدام کنند (همان: ۱۰۱). گفتنی است که در همان زمان در مورد توافق اخیر سران مازندرانی پیش‌بینی می‌شد که:

فعالاً در خیال هستند قوه به سمت جنگل سوق دهند. اگرچه بر حسب ظاهر تصمیم اتخاذ شده و برای حرکت اردو هم، که جمعاً شاید به ۲۰۰ نفر برسد، وجوهاتی اخذ شده، ولی حتمی است که حرکت به آن سمت نخواهند نمود، چه امیر مؤید خیلی ملاحظه‌کار و

خودبین است و بیش‌تر مقصود در این است که هر یک فکر منافع شخصی خود را می‌نماید. علی‌ای‌حال، چون اساساً نفاق بین حضرات می‌باشد، همه می‌گویند ولی باطناً مخالفت کرده برای کار حاضر نیستند. یکی با نفوذ و یا ثروت است، فکر آتی خود را می‌نماید. دیگری دست خالی است، درصدد است به این وسایل تهیه برای آتی خود و کسانش ببیند. دیگری فلان خالصه دولت و محل سوار را خورده، می‌خواهد او را حفظ کند (۱۱ شوال).^{۱۶۲}

درستی این پیش‌بینی خیلی زود به اثبات رسید. به‌رغم توافق مذکور، هر یک از هم‌پیمان‌ها به بهانه‌ای از اجرای تعهد شانه خالی کرد و هیچ‌گاه نیرویی از مازندران برای کمک به جنگلی‌ها به گیلان اعزام نشد.^{۱۶۳} در نتیجه، به دنبال موفقیت‌های نظامی دنستروفورس در ۱۶-۱۸ شوال / ۲۰-۲۲ ژوئیه، هیئت اتحاد اسلام گیلان مجبور به امضای پیمان صلحی با فاتحان شد که برای حیثیت و اعتبار جنبش زیان‌بار بود (۶ ذی‌قعدة ۱۳۳۶ / ۱۲ آگوست ۱۹۱۸).^{۱۶۴}

در قضیه گسترش جنبش جنگل در شرق، موفقیت عملیات دنستروفورس نتایج خود را داشت. در محال ثلاثه، امیر اسعد و سپهسالار درصدد برآمدند که با استفاده از پیروزی اخیر و ضعف هیئت اتحاد اسلام گیلان، با توسل به نیروی مسلح، حاکمیت سنتی خود را تجدید کنند (شوال)؛ اما جنگلی‌ها پس از مصالحه با انگلیسی‌ها، به اندازه کافی قدرت داشتند که این نقشه را عقیم کنند. در پی شکست اکرم‌الملک (نواده سپهسالار) از جنگلی‌ها، یک بار دیگر املاک و اموال سپهسالار از سوی جنگلی‌ها و کجوری‌ها به مخاطره افتاد، در نتیجه، سپهسالار با هیئت اتحاد اسلام گیلان به توافق رسید که در ازای مداخله نکردن جنگلی‌ها در تنکابن، سپهسالار با حکومت و اقدامات ایشان در گیلان مخالفت نکند (محرم ۱۳۳۷).^{۱۶۵} در مورد سالار فاتح و کجوری‌ها نیز سپهسالار سیاست مدارا پیش گرفت و قبل از مراجعت به تهران، درخواست ایشان را مبنی بر واگذاری حکومت محال ثلاثه به برادرش جمشیدخان سردار کبیر پذیرفت (صفر ۱۳۳۷) (سالور، ۱۳۷۸: ۷/ ۵۴۸۸)؛ اما پس از بازگشت سپهسالار، به ناگاه پسرش، علی‌اصغر خان ساعدالدوله، از قزوین به تنکابن تاخت که با توسل به زور، عم بی‌کفایت خود را برکنار کند.^{۱۶۶} پاسخ سالار فاتح، کجوری‌ها، و مخالفان تنکابنی خاندان سپهسالار به این اقدام، تأسیس ائتلافی نظامی - اداری با هدف جلوگیری از ادامه حکومت سپهسالار و وابستگانش در محال ثلاثه بود. این ائتلاف با ابراز وفاداری به دولت مرکزی، درصدد بود نظم را بر اساس خواست «تمام طبقات محروم» تأمین کند تا آنان بدون هیچ‌گونه مداخلات مزاحم «به‌ویژه از سوی هیئت [اتحاد اسلام

گیلان] زندگی کنند» (ربیع الاول ۱۳۳۷/ دسامبر ۱۹۱۸).^{۱۶۷} بدین ترتیب، محال ثلاثه یک بار دیگر عرصه آشوب و چپاول ناشی از درگیری ائتلاف اخیر با ساعدالدوله و سردار کبیر شد (همان: ۵۵۲۸، ۵۵۳۹؛ تنکابنی، ۱۳۷۸: ۱۴۳).^{۱۶۸} این در حالی بود که توافق پیش گفته هیئت اتحاد اسلام گیلان با سپهسالار برای مداخله نکردن در محال ثلاثه، ارتباط مستقیم زمینی جنگلی‌ها را با بخش‌های مرکزی مازندران قطع کرده بود. از منظر نظامی — سیاسی، این تحول راهبردی را باید یکی دیگر از نتایج عملیات موفقیت‌آمیز دستر فورس و بریتانیا به‌شمار آورد.

سیاست‌های امپریالیستی بریتانیا در حوزه دریای مازندران نتایج دیگری نیز داشت. هم‌زمان با عملیات ژنرال دنسترویل، سرچارلز مارلینگ در حالی در تهران موجبات روی کار آمدن دولتی جدید به ریاست وثوق‌الدوله را فراهم می‌آورد که ژنرال مالسون با ورود به مشهد (۶ شوال ۱۳۳۶/ ۱۶ ژوئیه ۱۹۱۸) اقدامات خود را برای عملیات در ماوراء خزر آغاز کرده بود (کاظم بیکی، ۱۳۸۴: ۱۰۵ به بعد). با شروع کار وثوق‌الدوله (۲۹ شوال ۱۳۳۶/ ۷ اوت ۱۹۱۸) و استقرار نیروهای دولتی در مازندران، اوضاع در سراسر کرانه‌های جنوبی دریای مازندران به گونه‌ای تغییر یافت که تا تجاوز نظامی شوروی به ایران (۲۸ شعبان ۱۳۳۸/ ۱۸ مه ۱۹۲۰) موضوع وحدت انقلابی گیلان و مازندران کاملاً منتفی شد؛ هرچند در میان تجار و روحانیون دمکرات بارفروش، بر خلاف خوانین و بزرگ‌مالکان محلی، هم‌دلی با جنبش جنگل و مخالفت با بریتانیا همچنان ادامه داشت. برخلاف برخی از اعضای هیئت اتحاد اسلام گیلان که از پیمان صلح با بریتانیا (۶ ذی‌عده ۱۳۳۶) و تدارک آذوقه برای نیروهای بریتانیایی سود سرشاری به‌دست می‌آوردند (Ybert-Chabrier, 1983: 49)، این مازندرانی‌ها افزون‌بر کمک به جنگلی‌ها، در جلوگیری از صدور جو و سایر مایحتاج سربازان بریتانیایی از مازندران تقریباً موفق بودند (رمضان ۱۳۳۷/ مه ۱۹۱۹).^{۱۶۹} این مشی تجار و روحانیون دمکرات بارفروش ریشه در انگیزه‌هایی داشت که پیش‌تر به شکل مشروطه‌خواهی به‌ظهور رسیده بود.

۹. نتیجه‌گیری

برای مازندران، استقرار نظامیان روسیه در سال ۱۳۳۱ ق/ ۱۹۱۳ م پایانی بود بر سال‌های متوالی کشمکش سیاسی، آشوب و درگیری مسلحانه نیروهای بومی با یکدیگر و نیز با قوای دولتی که تحت لوای حمایت از مشروطه و مخالفت با آن رخ می‌داد (۱۳۲۶-۱۳۳۱

ق). این درگیری‌ها ریشه در تحولات اجتماعی - اقتصادی داشت که از اواخر قرن سیزدهم هجری قمری جامعه سنتی ولایت را دچار تغییر و بی‌ثباتی فزاینده کرده بود. برخوردهای مسلحانه سال‌های ۱۳۲۶-۱۳۳۱ ق برای همه نیروهای درگیر، خوانین/ فرماندهان نظامی (اعم از مالکان اراضی وسیع خصوصی و تیول)، تجار، شهرنشینان، روستاییان، و نیز علما، چیزی جز نقصان منابع و ضعف به‌بار نیاورد. افزون آن‌که ناامنی حاکم ضمن کاهش رشد اقتصادی در ولایت، با تغییر مسیر تجارت خارجی، موجب رونق بازرگانی از مسیر رقیب، یعنی گیلان، شده بود. حضور نظامیان روسیه در مازندران، به‌رغم اعاده امنیت، خود سرچشمه مشکلات جدیدی بود که تضعیف حکومت مرکزی و نیز نارضایتی فزاینده طبقات و گروه‌های گوناگون اهالی را در پی داشت. این نارضایتی در انتخابات مجلس سوم (۱۳۳۲ ق) بازتاب یافت. نتیجه انتخابات مذکور ضمن اثبات نفوذ حزب مشروطه‌خواه و ضد بیگانگی دموکرات در سه ولایت گیلان، مازندران، و استرآباد نشان داد که شهر بارفروش (مرکز تجاری مازندران)، با انتخاب دو نامزد دموکرات برای نمایندگی مجلس، دژ دموکرات‌ها در سراسر سواحل جنوبی دریای مازندران بود.

فروپاشی تزاریسم در روسیه (۱۳۳۵ ق/ ۱۹۱۷ م) پیامدهای یک‌سانی در ولایات جنوب دریای مازندران نداشت. در گیلان، که به سبب حضور نیروی نظامی روسیه در سراسر دوره جنبش مشروطیت از امنیت نسبی برخوردار بود، مهم‌ترین مانع فعالیت و موفقیت جنبش اتحاد اسلام، نهضت جنگل، از میان رفت. این در حالی بود که در مازندران فرصت ابراز وجود را افزون‌بر نیروهای سنتی (سران نظامی زمین‌دار)، برای تمایلات خشونت‌آمیز مردمی علیه بیگانگان، بزرگ‌مالکان، تجار، و علمای حامی ایشان فراهم آورد. چنین تحولاتی که نمونه‌هایی از آن در بارفروش به‌ظهور رسید، خود تهدیدی جدید برای طبقات فرادست و ساختار اجتماعی - اقتصادی متزلزل موجود بود.

انقلابیون جنگلی که با دموکرات‌ها سوابق ارتباطی داشتند، هم‌زمان با گسترش قلمرو خود در گیلان و اعمال سیاست سخت‌گیری مالی بر بزرگ‌مالکان محلی، کوشیدند که از طریق مذاکره، استرآباد و به‌ویژه همسایه شرقی خود، مازندران، را به پیوستن به جنبش دعوت کنند که بی‌طرفی یا مخالفت این ولایت می‌توانست جنبش اتحاد اسلام را در خود گیلان به مخاطره اندازد (صفر ۱۳۳۶). در آن زمان، مناطق غرب مازندران (محال ثلاثه) عرصه شورش ناراضیان محلی علیه خاندان حاکم و نواحی مرکزی ولایت، شهر بارفروش،

شاهد اختلاف درونی در شعبه حزب دموکرات و نیز پیدایش گروه‌هایی مسلح به تاسی از جنگلی‌ها و به نام «جنگلی» در حومه بود.

تلاش اتحاد اسلام گیلان، به‌رغم مبانی عقیدتی آن، برای گسترش در شرق موفقیتی به دنبال نداشت. استیلای بدون خونریزی جنگلی‌ها بر محال‌ثلاثه که حاصل توافق ایشان با حاکم منطقه بود، شورشیان آن‌جا را به صف مخالفان جنبش اتحاد اسلام سوق داد. این در حالی بود که در بخش‌های مرکزی مازندران با عدم همکاری تشکیلاتی نوظهور موسوم به هیئت اتحاد ملی طبرستان مواجه شد که با استفاده از ضعف دولت مرکزی و هم‌زمان با افزایش تحرکات جنگلی‌ها، در یک کودتای بدون خونریزی در ساری امور ولایت را در دست گرفته بود (جمادی‌الثانی ۱۳۳۶).

هیئت اتحاد ملی طبرستان با هیئت اتحاد اسلام گیلان تفاوت‌های ماهوی داشت. در واقع، این هیئت انجمنی از سران نظامی رقیب از مرکز (به رهبری امیر مؤید سوادکوهی) و شرق (به رهبری سردار جلیل کلبادی) مازندران بود که بیم از مشی جنگلی‌ها در قبال بزرگ‌مالکان و نیز نارضایتی از سیاست‌های مالی و مالیاتی سال‌های اخیر دولت مرکزی انگیزه تأسیس آن در شهر ساری شده بود. این هیئت با طرح اهدافی ظاهراً اصلاح‌طلبانه برای به‌سامان آوردن امور و توسعه محلی که پاسخی به شعارهای جنگلی‌ها نیز محسوب می‌شد، بر خودمختاری مازندران از دولت مرکزی و تبعیت نکردن از اتحاد اسلام تأکید می‌کرد. عنوان آن هیئت، اتحاد ملی طبرستان، با تصریح بر «منطقه‌گرایی»، بیان‌گر آرمان‌هایی در تقابل با خواسته‌های «کشوری» اتحاد اسلام بود. بنیان‌گذارانش به بالاترین طبقه اجتماعی تعلق داشتند و همگرایی ایشان در چهارچوب شعار اتحاد ملی، اقدامی تاکتیکی بود؛ در حالی که، جنگلی‌ها از بزرگ‌مالکان می‌گرفتند تا برای فرودستان هزینه شود، اتحاد ملی طبرستان با وضع مالیات سنگین به‌ویژه بر موقوفات، درآمد حاصله را در اختیار حاکم (سردار جلیل)، فرمانده قشون (امیر مؤید)، و وابستگان‌شان می‌گذاشت که سرچشمه آشوب‌ها و مشکلات ولایت در آن سال‌ها بودند. ذکر نام تاریخی و مهجور طبرستان در عنوان هیئت، که بر محدوده قلمرو آن دلالت می‌کرد، بیان‌گر به‌رسمیت شناختن آزادی عمل جنگلی‌ها در گیلان و همچنین در محال‌ثلاثه (تنکابن، کلارستاق، و کجور) بود که در اواخر قرن ۱۲ ق/ ۱۸ ضمیمه مازندران شده بود و در عصر قاجاریه میان حکام موروثی آن (خانان خلعتبری) و قدرت‌های محلی مرکز مازندران هم‌چشمی وجود داشت.

مناسبات اتحاد ملی طبرستان و اتحاد اسلام گیلان هیچ‌گاه توسعه نیافت، هرچند که

جنگلی‌ها با استقرار نماینده‌ای در ساری برای رفع اختلاف و حصول وحدتی استراتژیک با آن کوشیدند (رجب ۱۳۳۶). از همین روی، اتحاد ملی طبرستان به‌رغم وعده‌ها نه‌تنها گامی عملی برای همگرایی یا کمک به اتحاد اسلام برنداشت، بلکه با اعزام هیئتی به استرآباد که ظاهراً دعوت به انقلاب و وحدت را هدف داشت، موجبات ظهور منطقه‌گرایی و تفرقه را در آن ولایت فراهم آورد؛ این در حالی بود که ترکمن‌ها و اقشاری از بومیان استرآباد از پیش به دعوت اتحاد اسلام گیلان پاسخ مثبت داده بودند و با آن ارتباط داشتند.

در راه گسترش جنبش اتحاد اسلام در شرق موانع دیگری نیز وجود داشت که در صدر آن‌ها باید از عمل‌گرایی خود جنگلی‌ها نام برد. اعطای پناهندگی به امیر اسعد خلعتبری، حاکم محال ثلاثه که ناراضیان محلی به‌شدت تهدیدش می‌کردند، این ناراضیان مسلح را به صف مخالفان جنبش اتحاد اسلام راند، به‌ویژه آن‌که جنگلی‌ها، در ازای اعطای این پناهندگی، محال ثلاثه را به قلمرو خود افزوده بودند. نمونه‌ی دیگر این عمل‌گرایی را می‌توان کوشش اتحاد اسلام گیلان برای همکاری و وحدت با تشکیلات اتحاد ملی طبرستان ذکر کرد که فاقد مشروعیت و محبوبیت محلی بود. این سیاست‌ها از ارتباط جنگلی‌ها با اقشار و طبقات ناراضی در مازندران و نفوذ آرای جنبش میان آن‌ها، که تجربه‌ی آشوب‌های عصر مشروطیت را داشتند، جلوگیری می‌کرد؛ به‌ویژه آن‌که پیامد برقراری چنین مناسباتی می‌توانست واکنش خصمانه‌ی هیئت اتحاد ملی طبرستان باشد.

اتحاد ملی طبرستان، که برآمدنش حاصل وحدت تاکتیکی بانیان نامتجانس آن بود، دوام چندانی نداشت. به‌سرعت به سبب نبود حمایت مردمی، سوءمدیریت، اختلاف داخلی، و نیز مخالفت دموکرات‌های مازندران، بدون هیچ‌گونه کمکی به انقلابیون جنگلی، در حالی که در رمضان ۱۳۳۶ فروپاشید که جنبش اتحاد اسلام، پس از تحمل ضربات سنگین نظامی از نیروی کلنل تزاری بیچراخوف (رمضان ۱۳۳۶) و سپس از نیروی بریتانیایی دنسترفورس (شوال ۱۳۳۶) عملاً در خود گیلان مهار می‌شد؛ گویی اتحاد ملی طبرستان تنها به منظور جلوگیری از گسترش جنبش انقلابی اتحاد اسلام در سواحل جنوبی دریای مازندران و نیز مقابله با سیاست‌های آن در قبال بزرگ‌مالکان تأسیس شده بود و پس از دستیابی به این اهداف فروپاشید.

تحقیق حاضر همچنین نشان داده است که در پژوهش تاریخ ایران در عصر قاجاریه تمرکز بر مفروضات نظری و بی‌توجهی به تفاوت‌های منطقه‌ای — محلی مانع حصول یافته‌های مطابق با واقع می‌شود.

پی‌نوشت

۱. برای اندیشه اتحاد اسلام در عثمانی و نفوذ آن در ایران ←

Landau, 1995: 248-250; Kia, 1996: 30-53; Centinsaya, 2005: 274-561.

از ۱۳۲۸ ق/ ۱۹۱۰، کمیته اتحاد و ترقی عثمانی با اعزام فرستادگانی به ایران در شهرهای مهم شعبی تأسیس کرد تا اندیشه اتحاد اسلام را تبلیغ کنند. علاوه بر این، با مراجع شیعه در عتبات نیز تماس گرفت ← Annual Report on Persia, 1910: 17-18 (FO 416/111).

برای اسناد حمایت مراجع شیعه از اتحاد اسلام، ← اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران: ۶۶۹ به بعد (ضمایم ۱ و ۲)؛ سپهر، ۱۳۳۶: ۷۰-۷۲؛ برای اتحاد اسلام در گیلان و پیوستن میرزا کوچک‌خان به آن ←

Martchenko, 1920: 110; Sykes, 1958: 489-490; Ybert-Chabrier, 1983: 41, 44-45.

۲. در مورد ناسیونالیسم در ایران و ریشه آن پژوهش‌گران وحدت نظر ندارند؛ برای دیدگاه‌هایی در این باره ← Kashani-Sabet, 1999: 11-13, 226 (note 5).

۳. از اوایل قرن سیزدهم هجری قمری، گیلان شاهد شورش ناراضیان به‌ویژه روستایی بود (کاظم‌بیکی، ۱۳۸۵: ۹۱ - ۱۴۲). برای شورش‌های روستاییان ناراضی گیلان در انقلاب مشروطیت ← Afary, 1991: 137-161.

۴. در برخی آثار، اشاراتی غیر مستند به حمایت مسلحانه اهالی مازندران از جنبش جنگل در ۱۳۳۶ ق/ ۱۹۱۸ م به چشم می‌خورد، برای مثال ← Olson, 1984: 198.

۵. فخرائی، ۱۳۵۴: ۲۴-۲۷، و پاسخ او به اظهارات یحیی دیوسالار (برادر سالار فاتح) در ۶۳-۶۸، (در این اثر به تاریخ جدایی میرزا کوچک‌خان از سالار فاتح اشاره نشده است)؛ به گفته گیلک، میرزا کوچک‌خان در رجب ۱۳۳۳ از سالار فاتح جدا شد (۱۳۷۱: ۱۷). سندی دال بر صحت و سقم این اظهارات در دست نیست. در «شرح احوال میرزا علی‌خان دیوسالار ملقب به سالار فاتح متخلص به نوبر» که به قلم غیر (نزهت دیوسالار) است و نیز بخش منتشرشده یادداشت‌های سالار فاتح اشاره‌ای به همراهی میرزا کوچک‌خان و سالار فاتح نشده است. افزون آن‌که مطالب «شرح احوال» (ص ۱۳) کلی‌گویی است (← دیوسالار، ۱۳۳۶). اظهارات فوق‌الذکر یحیی دیوسالار حاکی از سفر میرزا کوچک‌خان و سالار فاتح به مازندران و میزبانی نویسنده از میرزا کوچک‌خان برای ۲۵ روز در تیرکده است. این اظهارات هم از مطالب تردیدبرانگیز خالی نیست. گفتنی آن‌که کاپیتان فورتسکیو ارتباط سالار فاتح و میرزا کوچک را پس از شوال ۱۳۳۴ ذکر کرده است، ← فورتسکیو، ۱۳۷۹: ۹۱/ش ۶۱. به هر روی، مطالب فخرائی در آثار متأخرین تکرار شده است، برای مثال ← فیاضی، ۱۳۷۳: ۷۲.

۶. احسان‌الله‌خان پسر میرزاعلی‌اکبر حافظ‌الصحه و اهل ساری بود (فورتسکیو، ۱۳۷۹: ۹۸/ش ۷۲؛ مهجوری، ۱۳۴۵: ۲۹۴).

۷. برای فهرستی از آثار به زبان فارسی، ← کریمیان سردشتی، ۱۳۸۰: ۱۳۶-۱۵۷. نوشته‌های اختصاصی در مورد مازندران عبارت‌اند از نیستانی، ۱۳۸۰: ۲۵۶-۲۶۵؛ بینایی، ۱۳۸۲: ۱۰۷-۱۱۸. هیچ یک از این دو مقاله انتظارات علمی را برآورده نمی‌کند. در میان پژوهش‌های خارج از ایران باید به آثار مستند پژمان دیلمی (P. Dailami) و خسرو شاکری (C. Chaqueri) اشاره کرد (← منابع) که تمرکزشان بر جنبش جنگل و سیاست بلشویک‌ها در قبال آن مانع از توجه به موضوع موانع گسترش جنبش مذکور شده، هرچند که شاکری به برخی از رویدادهای مازندران به‌ویژه پس از مداخله نظامی بلشویک‌ها پرداخته است.

۸. دوران حیات جنبش جنگل (۱۳۳۳-۱۳۴۰ ق/ ۱۹۱۵-۱۹۲۱ م) را می‌توان به مقاطع زیر تقسیم کرد:

الف) از آغاز حرکت تا انقلاب روسیه در ۱۳۳۵ ق/ ۱۹۱۷ م؛

ب) از خروج قشون روسیه تا جنگ جنگلی‌ها با نیروهای بریتانیایی در ۱۳۳۶ ق/ ۱۹۱۸ م؛

ج) از معاهده صلح جنگلی‌ها با بریتانیا (ذی‌قعدة ۱۳۳۶/ اوت ۱۹۱۸) تا الغای یک‌طرفه این پیمان از سوی بریتانیا در ۱۳۳۸ ق/ ۱۹۱۹ م؛

د) از تجاوز بلشویک‌ها به ایران و تشکیل جمهوری سوتی گیلان (رمضان ۱۳۳۸) تا سرکوبی جنبش جنگل و قتل میرزا کوچک‌خان در ۱۳۴۰ ق.

مقطع دوم دوران خلوص، محبوبیت، و فراز جنبش جنگل بود.

۹. برای رویدادهای این سال‌ها و تغییر حکام ← Kazembeyki, 2003: Chapter 6 and Appenidx I.

۱۰. در مورد حضور سربازان روسی گفتنی آن‌که در رجب ۱۳۲۷/ ژوئیه ۱۹۰۹ نیرویی شامل ۵۰۰ قزاق با توپ‌خانه در انزلی پیاده شد و با استفاده از راه استراتژیک گیلان، به سوی قزوین پیشروی کرد. از آن پس، تا پایان جنگ جهانی نیروهای روسیه هیچ‌گاه گیلان را تخلیه نکردند. در ۱۹۱۲، ۴ هزار و در ۱۹۱۳، ۲۲۰۰ سرباز روسی در گیلان مستقر بودند، ←

'Gilan' UK, Government of India, Division of the Chief of the General Staff, Army Head Quarters, 1918: 187.

۱۱. برای ترور مشروطه‌خواهان و تحولات اجتماعی ←

Kazembeyki, 2003: 191-194, 201, 208ff.

۱۲. نیروهای روسی مستقر در مازندران در ۱۳۳۱ ق/ ۱۹۱۳ م شامل یک گروهان سرباز و ۱۰۰ قزاق در مشهدسر و نیرویی مشابه در بارفروش بود ←

'Mazandaran', *Gazetteer of Persia*, Vol. II, p. 42.

۱۳. برای نمونه‌های مداخلات آگنت، ← اسناد متعدد در آرشیو وزارت امور خارجه (ک=کارتن) ۵۱، د(=دوسیه) ۲ و د ۵، ۱۳۳۰؛ ک ۵۱، د ۴۰ و د ۶۶، ۱۳۳۱؛ ک ۴۵، د ۲۶ و د ۵۷، ۱۳۳۲؛ ک ۴۵، د ۴۴ و د ۴۵، ۱۳۳۳؛ ک ۴۶، د ۲۶، ۱۳۳۴ ق؛ وزارت داخله به وزارت خارجه، نمره ۱۳۳۲/۲۴۴۲ ۱۸ رمضان ۱۳۳۲ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۵، د ۱۲، ۱۳۳۲ ق).

۱۴. ده‌ها سند از شکایت روستاییان از اجحاف مستأجران تبعه روسیه در دست است. برای نمونه ← اسناد موجود در آرشیو وزارت امور خارجه: ک ۵۱، د ۴۲، ۱۳۳۱ ق؛ ک ۴۵، د ۳، ۱۳۳۲ ق؛ ک ۴۵، د ۵۷، ۱۳۳۳ ق؛ ک ۴۵، د ۸۹، ۱۳۳۴ ق؛ ک ۴۶، د ۸۸ و ۹۰، ۱۳۳۵ ق. برای شکایات سایر اقشار، برای نمونه ← عبدالحسین نوری به وزارت امور خارجه، ۲۰ ذی‌حجه ۱۳۳۳ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۵، د ۴۴، ۱۳۳۳ ق)؛ حاجی میرزا حسین شمس‌العلماء به همان، ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۳۵ ق (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۵۸، ۱۳۳۵ ق). برای عدم تمکین ← رئیس مالیه مشهدسر به کنسول روسیه، سواد، ۱۴ ژوئن ۱۹۱۴، ضمیمه خزانه‌داری کل به وزارت مالیه، نمره ۹۳۰۵، ۴ سرطان ۱۳۳۲ ق (سازمان اسناد ملی ایران، اسناد مالیه، ۸۶/۲۶/۴۶)؛ رئیس کل مالیه مشهدسر به خزانه‌دار کل، نمره ۸۲۹، سواد، ۱۴ ژوئن ۱۹۱۴، ضمیمه خزانه‌داری کل به وزارت مالیه، نمره ۹۳۰۵، سواد، ۴ سرطان ۱۳۳۲ ق (سازمان اسناد ملی ایران، اسناد مالیه، ۸۶/۲۶/۴۷).

۱۵. برای نمونه، غارت بازار مشهدسر از سوی نظامیان روسیه ← وزارت خارجه (علاءالسلطنه) به سفارت ایران (پترزبورگ)، ۸ ذی‌حجه ۱۳۳۲ (کتاب سبز، ۱۳۶۳: ۱۳-۱۴ / نمره ۲۸)؛ همچنین ← همین مقاله، ص ۱۰.

16. Captain L. S. Fortescue, Military Report on Tehran and Some Provinces of North-West Persia, 1920, Chapter 1, Para 5 (FO 248/1300).

۱۷. برای مشروح تلاش‌های بی‌ثمر دولت در اعمال قوانین مذکور و نیز واکنش نظامیان و بزرگ‌مالکان، به‌ویژه امیر مؤید، به الغای تیول و اجاره شیرگاه ← کاظم‌بیگی، ۱۳۸۹: ۱۷۱ به بعد.

۱۸. کمال‌السلطان به وزارت خارجه، ۲۴ شوال ۱۳۳۱؛ منشورالملک به سفارت روسیه، ۴ محرم ۱۳۳۲ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۵۱، د ۴۰، ۱۳۱۱ ق).

۱۹. رعایت‌نکردن قوانین انتخابات از سوی هیئت نظار آمل تکذیب شد ← هیئت نظار انتخابات آمل به مجلس شورای ملی، ۶ صفر ۱۳۳۴ (اسناد روحانیت و مجلس، ۱۳۷۴: ۱۵۴ / ش ۶۶).

۲۰. برای اسامی منتخبان مازندران و گرایش‌های سیاسی ایشان ← سپهر، ۱۳۳۶: ۱۰۲-۱۰۴؛ کحال‌زاده، ۱۳۷۰: ۱۳۹-۱۴۱.

۲۱. دبیر افخم به وزارت داخله، محرمانه، ۸ رمضان ۱۳۳۲ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۵، د ۱۳، ۱۳۳۲ ق).

۱۱۸ انقلاب و رقابت در سواحل جنوبی دریای مازندران: ...

۲۲. برای اسامی و گرایش‌های سیاسی نمایندگان گیلان و استرآباد ← سپهر، ۱۳۳۶: ۱۰۲-۱۰۴؛ کحالزاده، ۱۳۷۰: ۱۳۹-۱۴۱.

۲۳. وزارت خارجه (علاءالسلطنه) به همه نمایندگان ایران در خارجه، ۲۴ صفر ۱۳۳۳ (کتاب سبز، ۱۳۶۳: ۸۱-۸۲/نمره ۱۵۹). روسیه هیچ‌گاه همه نظامیان خود را از مازندران خارج نکرد و در بارفروش ۱۰۰ سرباز را ظاهراً برای مقابله با اقدامات امیر مؤید و پسرانش نگاه داشت، ← Russian Troops Moving Against German Parties, 18 May 1916 (WO 106/946) .

روسیه همچنین بر حفظ نیروهای خود در استرآباد نیز اصرار می‌ورزید، ←

Russian Troops in Eastern Persia under General Loginoff, 1916 (WO 106/946)

همچنین علاءالسلطنه به وزیر مختار ایران (پطروگراد)، ۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۳ (کتاب سبز، ۱۳۶۳: ۸۶/نمره ۱۷۳).

۲۴. برای رقابت داخلی میان نظامیان سوادکوه، چگونگی اجاره بلوکات مذکور به وسیله چراغعلی خان سوادکوهی و تظلم او به احمدشاه ← کاظم‌بیگی، ۱۳۸۹: ۱۸۲ به بعد.

۲۵. برای اسناد ذی‌ربط ← آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۵، د ۸۳، ۱۳۳۴ ق.

26. Fortescue, Military Report, Chapter 1, Para 5 (FO 248/ 1300); cf.

سالور، ۱۳۷۸: ۶/۲۶۲؛ برای سوابق و ریشه‌های مخالفت طوایف کجور و کلارستاق با

خاندان سپهسالار ← Kazembeyki, 2003: 133-137, 160-162.

۲۷. برای سابقه اختلافات داخلی خانواده سپهسالار، برای نمونه ←

Rabino to Barclay, 8 Nov. 1908 (FO 248/940).

۲۸. آن چه را اعظام قدسی در مورد وابستگی امیر مؤید به حزب دموکرات آورده است دیگر منابع تأیید نمی‌کنند. مضافاً آن‌که رویدادهای بعدی بر مخالفت دموکرات‌ها با امیر مؤید دلالت دارند.

۲۹. شکایت ۲۰ تن از اهالی محال‌ثلاثه به هیئت دولت، مورخ ۱۳۳۵ ق، آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۳۵، ۱۳۳۵ ق؛ سالور، ۱۳۷۸: ۴۴۹۹، ۴۵۴۸؛ فورتسیکو، ۱۳۷۹: ۹۰/ش ۶۱؛

۹۳/ش ۴۶؛ نیز ←

Fortescue, Military Report, Chapter 1, Para 5 (FO 248/ 1300);

برای شرحی آمیخته با اطلاعات افواهی، ← یوسفی‌نیا، ۱۳۷۰: ۴۸۹-۴۹۰.

۳۰. برای متن اعلامیه تحت‌الحمایگی ← کاظم‌بیگی، ۱۳۸۹: ۱۷۹.

۳۱. کمال‌السلطان به وزارت خارجه، نمره ۱۱۷۹، ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۵ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۳۵، ۱۳۳۵ ق).

۳۲. وزارت امور خارجه ایران به سفارت روسیه، سواد، نمره ۶۵۳/۱۲۴۷، ۷ ربیع‌الاول ۱۳۳۵ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۳۵، ۱۳۳۵ ق).

۳۳. شکایت ۱۷ تن از اهالی محال ثلاثه به رئیس الوزرا و وزیر امور خارجه، ۵ ربیع المولود ۱۳۳۵ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۳۵، ۱۳۳۵ ق).

۳۴. سفارت روسیه به وزارت امور خارجه، نمره ۳۸، ۹ جمادی الاول ۱۳۳۵ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۳۵، ۱۳۳۵ ق).

۳۵. امیر مؤید به جمعی از علما و نمایندگان مجلس، سواد تلگرام، ۲۹ دلو ۱۳۳۶ ق (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۹۱/ش ۲۰۳)؛

Fortescue, Military Report, Chapter 1, Para 5 (FO 248/ 1300).

۳۶. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، نمره ۱۰۴۸، ۲۹ محرم ۱۳۳۴ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۲، د ۱۴، ۱۳۳۴ ق).

۳۷. سواد تلگرام کنسول روسیه به اعتضادالسلطنه در رئیس الوزراء به امیر مؤید، تلگرام، ۱۲ جدی ۱۳۳۴ ق (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۲۶/ش ۱۲۸).

۳۸. عبدالحسین نوری به وزارت خارجه، ۱ صفر ۱۳۳۴ (گزیده اسناد دریای خزر و مناطق شمالی ایران در جنگ جهانی اول، ۱۳۷۴: ۱۵۴/ش ۶۷).

۳۹. رئیس الوزراء (توسط حکومت مازندران) به امیر مؤید، سواد تلگرام، ۱۵ صفر ۱۳۳۴ (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۲۵-۱۲۷/ش ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹). بی توجهی امیر مؤید موجب ارسال دستورهای مورخ ۵، ۱۲، ۱۷ جدی ۱۳۳۴ ق از سوی رئیس الوزراء و دستوراتی مشابه از جانب وزیر داخله شد ← فتح الله به امیر مؤید، سواد تلگرام، ۱۹ جدی و ۲۹ ربیع الثانی ۱۳۳۴ (همان: ۱۲۹/ش ۱۳۱؛ ۱۳۶/ش ۱۳۹).

۴۰. امیر مؤید به وزارت امور خارجه، ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۳۴ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۱۴، ۱۳۳۴ ق).

۴۱. وزیر جنگ به امیر مؤید، ۱۶ میزان ۱۳۳۴ ق (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۲۲/ش ۱۲۰).

۴۲. برای مشروح این فاجعه ← کاظم بیکی، ۱۳۸۴: ۱۰۱ به بعد.

۴۳. شیوع وبا از شعبان ۱۳۳۵ آغاز شد و در سراسر مازندران انتشار یافت، آن گاه از صفر ۱۳۳۶ تدریجاً کاهش یافت ←

Dr A. R. Neligant to the British Minister (Tehran), 5 Jan. 1917; same to same, 31 July 1917 (FO 248/1213).

همچنین گزارش نشست های شورای صحیه ایران (Conseil Sanitaire de L'Empire de Perse) در فاصله ۶ فوریه ۱۹۱۷ تا ۸ ژانویه ۱۹۱۸ (FO 248/1213).

44. (FO 248/ 1300) Fortescue, Military Report, Chapter 1, Para 5.

۱۲۰ انقلاب و رقابت در سواحل جنوبی دریای مازندران: ...

۴۵. کارگذار مهمام خارجه استرآباد به وزارت امور خارجه، تلگرام، نمره ۲، ۱ محرم ۱۳۳۵ (ایران و جنگ جهانی اول، اسناد وزارت داخله، ۱۳۷۰: ۲۴۶/ ش ۴۵).
۴۶. منتخب الممالک به وزارت داخله، نمره ۸۱۴، ۸ سرطان ۱۳۳۵ ق؛ نایب الحکومه مازندران [امیرمکرم لاریجانی] به وزارت داخله، تلگرام، نمره ۲۵۷، ۲۶ سرطان ۱۳۳۵ ق (ایران و جنگ جهانی اول، اسناد وزارت داخله، ۱۳۷۰: ۲۴۹/ ش ۵۱ و ۲۵۰/ ش ۵۲).
۴۷. وزارت خارجه به وزارت داخله، ۲۸ رمضان ۱۳۳۵ (گزیده اسناد دریای خزر و مناطق شمالی ایران در جنگ جهانی اول، ۱۳۷۴: ۲۲۳/ ش ۹۵).
۴۸. کروتوتو تر به وزارت امور خارجه ایران، نمره ۱۶۰، ۱۱ محرم ۱۳۳۵ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۱۲، ۱۳۳۵ ق).
۴۹. رئیس قشون مازندران به وزارت جنگ، نمره ۷۲۴، ۵ میزان ۱۲۹۶ ش (ایران و جنگ جهانی اول، اسناد وزارت داخله، ۱۳۷۴: ۲۵۳/ ش ۵۷).
۵۰. کارگذاری مهمام خارجه مازندران به وزارت خارجه، نمره ۶۱۵، ۲۶ شوال ۱۳۳۴ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۶۵، ۱۳۳۴ ق)؛ برای سوابق مشروطه خواهی سعید حضور ← Kazembeyki, 2003: 158, 146, 164, 170.
۵۱. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، نمره ۶۲، ۱۷ ذی حجه ۱۳۳۵ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۶، ۱۳۳۶ ق).
۵۲. بصیر خاقان به ریاست وزرا، تلگرام، ۲۰ سنبله ۱۳۳۶ ق (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۷۰، ۱۳۳۶ ق)؛ حسین قلی آقا مقصدلو، راپورت، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷ (مقصودلو، ۱۳۶۳: ۵۶۷).
۵۳. معین همایون به وزارت مالیه، تلگرام؛ ۴ اسد [۲۵ رمضان] ۱۳۳۴ (نهضت جنگل و اتحاد اسلام، اسناد محرمانه و گزارش ها، ۱۳۷۱: ۲/ ش ۳)؛ سالور، ۱۳۷۸: ۶/ ۴۵۵۸.
54. C. Maclaren to Marling, 28 Nov. 1917 (FO 248/1168).
55. Maclaren to Marling, 28 Nov. 1917 (FO 248/1168).
۵۶. این ناخشنودی را به خوبی می توان در اظهارات عین السلطنه در مورد جنگلی ها یافت، هر چند که او، با داشتن املاکی در منطقه الموت، بزرگ مالک نبود ← سالور، ۱۳۷۸: ۶/ ۴۴۶۸، ۴۴۸۹، ۴۹۰۵، ۴۸۲۵.
۵۷. شیخ محمدباقر به کمیته مرکزی حزب دموکرات، تلگرام، ۲۳ قوس ۱۳۳۶ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۶۷، د ۱۱، ۱۳۳۶ ق). در این تلگرام به اقدامات رضا شیخ العراقرین و وحیدالسلطنه (کارگذار مهمام خارجه) علیه دموکرات های تشکیلی بارفروش اشاره شده است. در مورد اسامی و ارتباطات ضد تشکیلی های بارفروش و ساری ← کمرهای، ۱۳۸۲: ۲/ ۱۶۹۰ به بعد.
۵۸. کارگذار مهمام خارجه مازندران به وزارت خارجه، نمره ۱۰۵، ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۳۵ (آرشیو

- وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۴، ۱۳۳۵ ق؛ برای رونوشت اعلان‌ها ← ضمایم همو به همان، نمره ۱۲۸، ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۳۵ (همان).
۵۹. ضمایم کارگذاری مهام خارجه مازندران به وزارت خارجه، نمره ۱۲۸، ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۳۵ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۴، ۱۳۳۵ ق).
۶۰. پنج اعلان و شب‌نامه به امضای «مستخدم شعبه تفتیش کمیته ملی ایران تهران» (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۴، ۱۳۳۵ ق).
۶۱. کارگذار مهام خارجه مازندران به وزارت خارجه، ۲۶ و ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۳۵ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۴، ۱۳۳۵ ق).
۶۲. محمد لاریجانی [الموسوی] به امیر مؤید، سواد، ۴ شعبان ۱۳۳۵، (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۴۶/۱۵۳)؛ با توجه به مکتوب مورخ ۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۵ کمیته دفاع ملی بارفروش به امیر مؤید، می‌توان دریافت که این کمیته پیش از تاریخ مذکور تأسیس شده بوده (همان: ۱۴۹/۱۵۵).
۶۳. کمیته دفاع ملی بارفروش به امیر مؤید، ۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۵ (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۴۹/۱۵۵).
۶۴. کمیته دفاع ملی تهران به امیر مؤید، سواد، ۱۶ صفر ۱۳۳۵ (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۴۷/۱۵۴).
۶۵. معتمدالدوله به وزارت داخله، ۲۵ حوت ۱۳۳۵ ق (اسنادی از روابط ایران با مناطقی از آسیای مرکزی تهران، ۱۳۷۲: ۴۱۱/۱۱۹ ش)؛ معتمدالدوله به امیر مؤید، سواد، ۲۱ جمادی‌الاول ۱۳۳۵؛ امیر مؤید به معتمدالدوله، سواد، بی‌تا؛ معتمدالدوله به امیر مؤید، سواد، بی‌تا؛ اگنت روسیه (بندرگز) به حاکم مازندران، سواد، ۱ ثور ۱۳۳۵ ق؛ حاکم مازندران به امیر مؤید، سواد، ۱۰ حمل ۱۳۳۵ ق، (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۵۳/۱۵۹، ۱۶۰/۱۵۵ ش)؛ ۱۶۱/۱۶۲ ش (۱۶۹، ۱۶۸).
۶۶. محمد لاریجانی [الموسوی] به امیر مؤید، ۴ شعبان ۱۳۳۵ (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۴۶/۱۵۳).
۶۷. توجه به این نکته ضروریست که، با توجه به بعد مسافت و ارتباطات نامناسب، گردآوردن همه سران محلی ولایت در زمانی معین کاری آسان نبود.
۶۸. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، تلگرام رمز، نمره ۶۵۵، ۲۹ ذی‌حجه ۱۳۳۵ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۸، ۱۳۳۶ ق).
۶۹. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، تلگرام رمز، نمره ۷۸۹، ۲۲ صفر ۱۳۳۶؛ وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، نمره ۷۹۸، ۲۲ صفر ۱۳۳۶ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۸، ۱۳۳۶ ق).

70. Maclaren to the British Legation (Tehran), teleg., Secret, 1 Dec. 1917 (FO 248/ 1168).

71. Minute by Political Officer (Tehran) (FO 248/ 1168).

72. Maclaren to Marling, 12 Dec. 1917 (FO 248/ 1168).

۷۳. اگرچه رقابت سردار اقتدار با امیر اسعد بر سر تملک اراضی پدر بود (سالور، ۱۳۷۸: ۷/ ۴۹۵۴)، سپهسالار اختلاف پسران خود را نتیجه تحریکات «اشخاص نابکار تهران» می‌دانست (تنکابنی، ۱۳۷۸: ۱۲۵)؛ در مورد همکاری سالار فاتح با سردار اقتدار همچنین ← وزارت داخله به سالار فاتح، تلگرام، نمره ثبت ۷۲۷۵، ۱۳۳۶ (فیاضی، ۱۳۷۳: ۸۱/ ۳)؛ همچنین ← Fortescue, Military Report, Chapter 1, Para 5 (FO 248/ 1300).

۷۴. صورت جلسه اعضای کمیسیون اردوی برادران متحدین مورخ ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۶ق؛ اعضای این کمیسیون را معزالسلطنه، مقبل السلطان، سالار نصرت، معاضدالممالک، نبی خان رئیس، میرزا علی خان دکتر، سردار اقتدار، ضیغم‌الملک، ضیغم‌السلطان، شجاع نظام و سالار فاتح تشکیل می‌دادند (مجموعه مقاله‌های همایش بازشناسی نهضت جنگل، ۱۹ و ۲۰ مهر ماه ۱۳۸۱، ۱۳۸۲: ۱۶۵).

۷۵. این پیروزی‌ها با کمک نیروی اعزامی از تهران حاصل شده بود (سالور، ۱۳۷۸: ۷/ ۴۹۶۶)؛ برای مشروح برخوردها و توسعه آن که آمیزه‌ای از اطلاعات شفاهی است ← یوسفی‌نیا، ۱۳۷۰: ۴۹۳ به بعد.

۷۶. برای مثال اقدام سپهسالار در اجاره دادن شیرگاه به زیان امیر مؤید (کاظمی، ۱۳۸۹: ۱۸۸-۱۸۹).
۷۷. فتح‌الله خان سپهسالار اعظم به ارشدالسلطان، سواد تلگرام، ۱۱ و ۱۸ جدی ۱۳۳۶ ق (سناد امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۸۳/ ۱۸۳ ش ۱۹۴، ۱۹۵).

۷۸. احسان‌الله خان اهل ساری از مشروطه‌خواهان مازندرانی بود. در جنگ جهانی اول، در جمع ملیون مهاجر و درگیری‌های نیروهای ملی با ارتش روسیه در غرب کشور شرکت داشت. هنگامی که طرح او و تعدادی از عناصر تندرو برای ترور نظام‌السلطنه، رئیس حکومت موقت مهاجران، در قصر شیرین شکست خورد، به تهران گریخت و در آن جا عضو کمیته مجازات شد. با دست‌گیری اعضای کمیته، وی نیز به زندان افتاد. پس از آزادی (۲۷ رمضان ۱۳۳۵) به ساری مراجعت کرد و آن‌گاه در ۱۳۳۶ ق به سالار فاتح پیوست و در فتح خرم‌آباد حضور داشت (۲ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶). آن‌گاه با سالار فاتح برای مذاکره با میرزا کوچک‌خان به کسما رفت (احتمالاً اواخر جمادی‌الثانی ۱۳۳۶) و به جنگلی‌ها محلق شد (فورتسکیو، ۱۳۷۹: ۹۸/ ۷۲؛ Ybert-Chabrier, 1983: 43 اعظام قدسی، ۱۳۴۲: ۱/ ۳۵۴-۳۵۵، ۴۱۴-۴۱۵، ۴۲۱؛ سپهر، ۱۳۳۶: ۳۸۵، ۴۱۶ به بعد، ۴۲۰، ۴۳۰؛ بهرامی، ۱۳۶۳: ۴۹۵، ۵۱۵). منابع ایرانی مذکور بدون اشاره به مراجعت احسان‌الله خان به ساری، پیوستن او به جنگلی‌ها را ذکر کرده‌اند.

۷۹. سالار فاتح به امیر مؤید، تلگرام، ۲۹ جدی ۱۳۳۶ (اسناد امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۸۵/ش ۱۹۸)؛ برای درگیری‌ها ← سالور، ۱۳۷۸: ۷/ ۵۰۰۰-۵۰۰۷، ۵۰۱۶، ۵۰۳۲؛

Fortescue, Chapter1, Para 5 (FO 248/ 1300); Noel, 1921: 412;

علی رغم توافق سالار فاتح و سایر سران شورشی برای جلوگیری از چپاول اموال مردم عادی (صورت اعضای کمیسیون اردوی برادران متحدین، ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۶)، در این درگیری‌ها خساراتی متوجه خواجه‌وند‌های کجور شد ← عریضه ۴۱ نفر از ایل خواجه‌وند کجور به رئیس‌الوزراء، ۲۹ شوال ۱۳۳۸ (فیاضی، ۱۳۷۳: ۸۳/ش ۵).

۸۰. ظهیرالملک به وثوق‌الدوله، ش ۲۴۸۸، ۹ سنبله ۱۲۹۸ ش (اسناد امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۶۲/ش ۲۹۴؛ سالور، ۱۳۷۸: ۷/ ۵۰۲۹-۵۰۳۳).

۸۱. شیخ نورالدین در ۱۲ ربیع‌الاول وارد کسما شد ←

سالور، ۱۳۷۸: ۷/ ۴۹۵۳؛ (FO 248/1168) Maclaren to Marling, 31 Dec. 1917,

۸۲ سالور، ۱۳۷۸: ۷/ ۵۰۲۹، ۵۰۳۱، ۵۰۴۴؛

Fortescue, Military Report, Chapter1, Para 5 (FO 248/ 1300).

سپهسالار در مورد استیلای جنگلی‌ها بر محال‌ثلاثه، بدون اشاره به مذاکرات امیر اسعد با ایشان، آورده است که نمایندگان اتحاد اسلام گیلان «با من عهد و میثاق و قرآن آوردند که با من متحد باشند، من هم با آن‌ها عهد کردم ...» (تنکابنی، ۱۳۷۸: ۱۳۶). برای روایت جنگلی‌ها ← گیلک، ۱۳۷۱: ۵۸، ۸۷۴-۸۸۸؛ فخرائی، ۱۳۵۴: ۹۳؛ 46: 1893 Ybert-Chabrier، احسان‌الله‌خان بدون ذکر این جزئیات استیلای جنگلی‌ها را ذکر کرده است.

۸۳. در تواریخ نهضت جنگل به زمان پیوستن احسان‌الله‌خان به این جنبش اشاره‌ای نشده است، (فخرائی، ۱۳۵۴: ۳۳۹ به بعد به‌ویژه ۳۴۵-۳۴۶). اگرچه در این اثر زندگانی و فعالیت‌های احسان‌الله‌خان از زمان آزادی وی از زندان در ۲۵ رمضان ۱۳۳۵ (سپهر، ۱۳۳۶: ۴۲۰) تا وقایع دوره رئیس‌الوزرایی وثوق‌الدوله (۲۹ شوال ۱۳۳۶ به بعد) مسکوت گذاشته شده است، مطالب آن را دیگران تکرار کرده‌اند، برای مثال ← خرم‌آبادی، «نقش احسان‌الله‌خان [کذا] در جنبش جنگل و روند آن»؛ سلطانیان، «عملکرد احسان‌الله‌خان در جنبش جنگل» (هر دو در مجموعه مقاله‌های همایش بازشناسی نهضت جنگل، ۱۹ و ۲۰ مهر ماه ۱۳۸۱، ۱۳۸۲: ۲۰۳-۲۱۶، ۲۵۸-۲۷۱)؛ حاکم مازندران (ظهیرالملک) به رئیس‌الوزراء (وثوق‌الدوله)، نمره ۲۴۸۸، ۹ سنبله ۱۲۹۸ ش، (اسناد امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۶۳/ش ۲۹۴)؛ سالور، ۱۳۷۸: ۷/ ۵۰۳۱، ۵۰۴۴؛ فورتسکیو، ۱۳۷۹: ۹۲/ش ۶۲.

۸۴. برای شکست مذاکرات، همچنین ← دیوسالار، ۱۳۳۶: ۱۴-۱۵. مطالب صفحات مذکور مأخوذ از یحیی دیوسالار است که زمان این سفر را اوایل ۱۲۹۷ ش/ بعد از ۱۰ اجمادی الثانی

۱۲۴ انقلاب و رقابت در سواحل جنوبی دریای مازندران: ...

۱۳۳۶ (۲۱ مارس ۱۹۱۸) ذکر می‌کند. در صحت این تاریخ و نیز اظهارات منسوب به سالار فاتح مبنی بر این‌که مازندران در «اختیار» مخالفان تهران درآمد است جای تردید است.
۸۵ گزارش شیخ احمد رشتی، ۳ جمادی الاول ۱۳۳۶ (نهضت جنگل و اتحاد اسلام، ۱۳۷۱: ۶۴/ش ۷۹). دولت مرکزی این خواسته را قبول نکرد؛

Maclaren to Marling, 31 Dec. 1917 (FO 248/1168).

۸۶. حسین قلی آقا، راپورت، ۱۱ مارس ۱۹۱۸ (مقصودلو، ۱۳۶۳: ۵۸۶/۲)؛ به گفته محمدعلی گیلک، کمیسر فواید عامه جنبش جنگل، اعزام نماینده از سوی جنگلی‌ها به استرآباد به درخواست مردم آن‌جا بود (۱۳۷۱: ۸۰). اعتبارنامه این نماینده به تاریخ ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ است. این اظهارات می‌تواند به تماس ثانوی مربوط باشد.

87. Fortescue, Military Report, Chapter 1, Para.5 (FO 248/ 1300);

میرزا کوچک‌خان در جمادی‌الاول ۱۳۳۶ در مکتوبی به عبیدالله افند (کارگذار عثمانی در تهران) بر لزوم حفظ وحدت گیلان، آذربایجان، و قفقاز تأکید کرده است ← Dailami, 1992: 55.

گزارشی دیگر از منابع بریتانیایی، شعارها و ایدئال‌های ناسیونالیستی جنگلی‌ها را تنها یک پوشش برای اقدامات خراب‌کارانه آن‌ها می‌داند. بنابر این گزارش، جنبش جنگل از تهران هدایت می‌شد ←

Colonel C. B. Vyillcox, Report on a Visit to Persia, Feb. 1st, 1917 to July 31st, 1918, Appendix VI (FO 248/ 1212).

88. Bafour, Political Situation, draft, 7 Feb. 1918 (FO 248/1209).

۸۹. برای مثال ← سالور، ۱۳۷۸: ۶/۴۹۰۵.

۹۰. برای تغییر سریع دولت‌ها ← Moberly, 1987: 300-301; Olson, 1984: 204

برای مناسبات حسنه صمصام‌السلطنه با اسماعیل خان سوادکوهی و نقشش در اعطای لقب «امیر مؤید» به اسماعیل خان ← Kazembeyki, 2003: 193-194.

۹۱. صمصام‌السلطنه به امیر مؤید، سواد تلگرام، ۲۶ ثور ۱۳۳۶ ق، (اسناد امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۰۱/ش ۲۱۴)؛ برای کمبود آذوقه ← Moberly, 1987: 300; Olson, 1984: 198.

۹۲. امیر مؤید، سردار جلیلف، و نه تن از صاحب‌منصبان نظامی به صمصام‌السلطنه، سواد تلگرام تبریک، ۲۵ رجب ۱۳۳۶ (اسناد امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۰۳/ش ۲۱۷).

۹۳. ظهیرالملک به وثوق‌الدوله، نمره ۲۴۸۸ (اسناد امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۶۲/ش ۲۹۴).

۹۴. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۸، ۱۳۳۶ ق).

۹۵. برای مشروح نارضایتی ایشان ← کاظم‌بیگی، ۱۳۸۹: ۱۶۱-۲۰۲.
۹۶. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، ۲۰ جمادى‌الثانى ۱۳۳۶؛ همو به همان، تلگرام رمز، نمره ۶، رمزگشایی ۲۵ جمادى‌الثانى ۱۳۳۶ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۸ ۱۳۳۶ ق).
۹۷. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، تلگرام رمز، نمره ۱۴، رمزگشایی ۲۵ جمادى‌الثانى ۱۳۳۶، (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۸ ۱۳۳۶ ق).
۹۸. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، ۲۰ جمادى‌الثانى ۱۳۳۶ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۸ ۱۳۳۶ ق).
۹۹. اتحادنامه سرداران طبرستان (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۹۳/ش ۲۰۵)؛ این سند بی‌تاریخ ولی بی‌تردید مربوط به آغاز کار «متحدین» است.
۱۰۰. شیخ احمد رشتی به شیخ علی مجتهد فومنی، ۲۴ جمادى‌الثانى ۱۳۳۶ (نهضت جنگل و اتحاد اسلام، ۱۳۷۱: ۸۸/ش ۹۵).
۱۰۱. کمره‌ای، ۱۳۸۲: ۱/۱۳۹؛ ۲/۱۴۷۳؛ ظهیرالدوله به وثوق‌الدوله، نمره ۲۴۸۸ (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۶۲/ش ۲۹۴) و نیز
- British Legation (Tehran), Memorandum, 10 Feb. 1919 (FO 248/1259);
- برای سوابق مستعان‌الملک همچنین ← اتحادیه، ۱۳۸۱: ۳۵۰-۳۵۲؛ برای رد اعتبارنامه حاج آقا شیرازی ← سپهر، ۱۳۳۶: ۱۴۲؛ اسناد روحانیت و مجلس، ۱۳۷۴: ۱/۱۵۷-۱۵۹/ش ۶۷-۶۸.
۱۰۲. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، نمره ۳۱، ۲۷ جمادى‌الثانى ۱۳۳۶ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۸ ۱۳۳۶ ق).
۱۰۳. تصمیم برای مذاکره و تعامل با «متحدین ساری» می‌توانست از ملاحظات زیر ناشی شده باشد:
- (الف) در عصر قاجاریه، مازندران، برای دولت مرکزی، برخلاف گیلان، به سبب تدارک نیروی نظامی اهمیت داشت و سراسر ولایت عملاً در دست خوانین/فرماندهانی بود که اراضی کشاورزی و نیروی نظامی داشتند (Kazembeyki, 2003: 30 ff). از این‌رو پیشروی جنگلی‌ها در مازندران مستلزم مشکلات بسیار بود؛
- (ب) استیلای آسان جنگلی‌ها بر محال‌ثلاثه بیش از هر چیز حاصل درگیری‌های داخلی در آن منطقه بود. اتحاد خوانین اوضاع حاکم بر مازندران را متفاوت می‌کرد؛
- (ج) به رغم وجود استعداد حرکتی مردمی، تشکیلاتی انقلابی در مازندران وجود نداشت. ظهور چنین تشکیلاتی مستلزم زمان بود، به‌ویژه این‌که «متحدین ساری» می‌توانستند در تحقق حرکتی مردمی اختلال کنند و آن را به تأخیر اندازند. از این‌رو تعامل با «متحدین ساری» می‌توانست واقع‌گرایانه باشد.

۱۲۶ انقلاب و رقابت در سواحل جنوبی دریای مازندران: ...

۱۰۴. برای مناسبات خوب مستعان‌الملک با وثوق‌الدوله همچنین ←
British Legation, Memorandum, 10 Feb. 1919 (FO 248/1259).
۱۰۵. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، نمره ۳۱، ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۸، ۱۳۳۶ ق.).
۱۰۶. ← مهر هیئت در اسناد ش ۱۷۷ و ۱۹۲ (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۶۸، ۱۷۸).
۱۰۷. برای رقابت این خوانین که از ۱۳۰۰ ق شروع و در دسته‌بندی‌ها و درگیری‌های محلی از ۱۳۲۷ ق به بعد نقش مهمی را ایفا کرده بود ← Kazembeyki, 2003: Ch. 5 and 6.
۱۰۸. برای اسامی اینان ← وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، نمره ۲۱۱، ۱۶ شعبان ۱۳۳۶ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۱۱، ۱۳۳۶)؛ ظهیرالملک به وثوق‌الدوله، نمره ۲۴۸۸، ۹ سنبله ۱۲۹۸ ش (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۶۲/ش ۲۹۴)؛ برای رقابت علما و تجار، ← Kazembeyki, 2003: 145-146, 163-164, 167-168.
109. Fraser, 1826: 114-116; Fortescue, Military Report, Chapter 1/ Para 5 (FO 248/ 1300); Rabino, 1928: 22.
110. Also see Tavakoli-Targhi, 2001: 113 ff.
۱۱۱. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، نمره ۲۱۱، ۱۶ شعبان، ۱۳۳۶ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۱۱، ۱۳۳۶ ق)؛ لایحه خطاب به اهالی مازندران، بی تا (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۹۵/ش ۲۰۶)؛ مفاد این لایحه مشابه مضمون اتحادنامه سرداران طبرستان (همان: ۱۹۳/ش ۲۰۵) است؛ سالور، ۱۳۷۸: ۷/۵۱۹۹.
۱۱۲. امیر مؤید به طبرستانی‌های مقیم مرکز، سواد تلگرام، بی تا (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۹۷/ش ۲۰۷).
۱۱۳. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، نمره ۳۱ و ۲۱۱ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۱۱، ۱۳۳۶ ق و ک ۴۶، د ۸، ۱۳۳۶ ق)؛ ظهیرالملک به وثوق‌الدوله، نمره ۲۴۸۸، ۹ سنبله ۱۲۹۸ ش (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۶۲/ش ۲۹۴)؛ Fortescue, Military Report, Chapter 1, Para 5 (FO 248/ 1300).
۱۱۴. ظهیرالملک به وثوق‌الدوله، نمره ۲۴۸۸، ۹ سنبله ۱۲۹۸ ش (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۶۲/ش ۲۹۴).
۱۱۵. ظهیرالملک به وثوق‌الدوله، نمره ۲۴۸۸، ۹ سنبله ۱۲۹۸ ش (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۶۲/ش ۲۹۴).
۱۱۶. نودری (هیئت طبرستانی‌های تهران) به سرکردگان هیئت اتحاد ملی طبرستان، سواد، بی تا (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۷۹/ش ۱۹۳).

۱۱۷. کاپیتان فورتسکیو در مقایسه اتحاد اسلام گیلان و اتحاد ملی طبرستان اظهار می‌دارد که میرزا کوچک خان از مالکان می‌گرفت تا به زارعین بپردازد، اما اتحاد ملی طبرستان اتحاد بزرگ مالکانی بود که در غیاب روسیه در صدد تجدید اقتدار خود و در نتیجه تحمیلات بیش‌تر بر کشاورزان بودند؛ همین موجب عدم محبوبیت آن می‌شد ←

Captain Fortescue to Cox, 16 April 1920 (FO 248/1294).

۱۱۸. برای حکم مأموریت معین‌الرعا یا به تاریخ ۹ شعبان ۱۳۳۶ که از سوی شیخ علی‌اکبر مجتهد صادر شده است ← اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۰۲/ش ۲۱۶.

۱۱۹. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، نمره ۷۳، ۸ رجب ۱۳۳۶ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۶۰، ۱۳۳۶ ق).

۱۲۰. ضمناً در منابع موجود اشاره‌ای به همکاری دموکرات‌های ساری با اتحاد ملی طبرستان به چشم نمی‌خورد.

۱۲۱. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، نمره ۳۱، ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۱۱، ۱۳۳۶ ق).

۱۲۲. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، نمره ۳۱، ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۱۱، ۱۳۳۶ ق).

۱۲۳. ظهیرالملک به وثوق‌الدوله، نمره ۲۴۸۸ (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۶۲/ش ۲۹۴).

124. Lieut. A. L. Rogers, Report on the Situation in Bandar Gaz and its Neighbourhood, 4 May 1919 (FO 248/ 1224).

125. Lieut. Rogers, Report, p. 5 (FO 248/ 1224); cf.

فورتسکیو، ۱۳۷۹: ۷۹/ش ۴۴.

۱۲۶. حسین‌قلی‌آقا، راپورت، ۱۵ و ۲۳ مه ۱۹۱۸ (مقصودلو، ۱۳۶۳: ۲/۵۹۹، ۶۰۱).

۱۲۷. حسین‌قلی‌آقا، راپورت، ۱۱ مارس ۱۹۱۸ (مقصودلو، ۱۳۶۳: ۲/۵۸۶).

۱۲۸. به گفته محمدعلی گیلک (۱۳۷۱: ۸۰ به بعد) رسول‌زاده در پاسخ به تقاضای ترکمن‌ها و اهالی استرآباد به آن‌جا فرستاده شده بود. اعتبارنامه او تاریخ ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۶۶ دارد.

۱۲۹. حسین‌قلی‌آقا، راپورت، ۱ آوریل ۱۹۱۸ (مقصودلو، ۱۳۶۳: ۲/۵۹۰).

۱۳۰. همو، راپورت، ۲۹ آوریل ۱۹۱۸ (مقصودلو، ۱۳۶۳: ۲/۵۹۴).

۱۳۱. همو، راپورت، ۲۹ آوریل ۱۹۱۸ (مقصودلو، ۱۳۶۳: ۲/۵۹۵).

۱۳۲. ظهیرالملک به وثوق‌الدوله، نمره ۲۴۸۸ (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۶۲/ش ۲۹۴)؛ حسین‌قلی‌آقا، راپورت، ۹، ۱۵ و ۲۳ مه ۱۹۱۸ (مقصودلو، ۱۳۶۳: ۲/۵۹۷-۶۰۱).

۱۲۸ انقلاب و رقابت در سواحل جنوبی دریای مازندران: ...

۱۳۳. شریف‌العلماء به امیر مؤید و دیگران، سواد تلگرام، ۲۰ ثور ۱۳۳۶ ق (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۹۷/ ش ۲۰۸).

۱۳۴. حسین قلی آقا، راپورت، ۶ و ۲۰ ژوئن ۱۹۱۸ (مقصودلو، ۱۳۶۳: ۶۰۳/۲-۶۰۴)؛ ظهیرالملک به وثوق‌الدوله، نمره ۲۴۸۸ (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۶۲/ ش ۲۹۴).

135. Translation of a letter from Safarian at Shahrud, very Secret, 27 May 1918 (FO 248/1202); cf.

گیلک، ۱۳۷۱: ۸۲-۸۴

۱۳۶. گیلک، ۱۳۷۱: ۹۹-۱۰۰؛ ظهیرالملک به وثوق‌الدوله، نمره ۲۴۸۸ (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۶۲/ ش ۲۹۴).

۱۳۷. در آغاز شعبان دولت درصدد بود که نظام السلطان نوری را به حکومت مازندران بفرستد که این انتصاب با خواسته اتحاد ملی طبرستان هم‌خوانی داشت. ظاهراً وی به این مأموریت راغب نبود (کمره‌ای، ۱۳۸۲: ۱/ ۱۹۵). برای انتصاب ذکاءالدوله غفاری ← وزارت داخله به امیر مؤید، سواد تلگرام، نمره ۴۷۲، ۸ شعبان ۱۳۳۶ (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۶۴/ ش ۱۷۲). برای حمایت قدرت‌های مرکزی از انتصاب ذکاءالدوله ← وزیر مختار اتریش (هنگری) به امیر مؤید، سواد، ۱ ژوئن ۱۹۱۸ (همان: ۱۶۹/ ش ۱۷۸)؛ کفیل سفارت آلمان به امیر مؤید، سواد، بی تا (همان: ۱۷۰/ ش ۱۷۹). برای دیگر اسناد مربوط به این انتصاب ← همان: ۲۰۳/ ش ۲۱۸، ۲۰۴/ ش ۲۱۹.

۱۳۸. شیخ علی اکبر مجتهد طبری (هیئت اتحاد ملی طبرستان) به وزارت داخله، سواد، بی تا (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۶۸/ ش ۱۷۷؛ ۱۶۵/ ش ۱۷۴) امیر مؤید به نظام‌السلطان، سواد، بی تا (همان).

۱۳۹. ذکاءالدوله غفاری به امیر مؤید، سواد تلگرام، نمره ۵۵۹، ۱۳۳۶ ق (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۶۶/ ش ۱۷۵)؛ امیر مؤید نیز نظارت موقت بر امور را پذیرفت ← امیر مؤید به ذکاءالدوله، سواد، بی تا (همان: ۱۶۷/ ش ۱۷۶).

۱۴۰. وزیر مختار ایران در سوئیس (ذکاءالدوله) به امیر مؤید، سواد، نمره ۱۲۲۶، ۱۵ سنبله ۱۳۳۶ (اسناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۱۹/ ش ۲۳۴). برای تداوم کفالت ← وزیر مختار ایران در سوئیس (ذکاءالدوله) به امیر مؤید، سواد تلگرام، نمره ۱۰۰، ۱۹ سرطان ۱۳۳۶ (همان: ۲۱۵/ ش ۲۲۶)؛ همو به همان، سواد تلگرام، نمره ۱۵، ۱۲ اسد ۱۳۳۶ (همان: ۲۱۸/ ش ۲۳۱).

۱۴۱. برای اسامی اینان ← وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، نمره ۲۱۱، ۱۶ شعبان ۱۳۳۶، آرشیو خارجه، ک ۴۶، د ۱۱، ۱۳۳۶؛ ظهیرالملک به وثوق‌الدوله، نمره ۲۴۸۸، ۹ سنبله ۱۲۹۸؛ شعبه هیئت اتحاد ملی طبرستان در بارفروش نیز قرار بود با ۱۲ عضو تأسیس شود، ← شیخ

- علی اکبر طبری به معین‌الرعیاء، ۹ شعبان ۱۳۳۶ ق، در اسناد امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۰۲/ش ۲۱۶؛ برای رقابت علما و تجار ← Kazembeyki, 2003: 145-146, 163-164, 167-168.
۱۴۲. متن مرام‌نامه جدید ضمیمه سند فوق است؛ برای حضور آمن در ساری ← کمره‌ای، ۱۳۸۲: ۴۱۲/۱.
۱۴۳. مسموعات مستقیم شیخ عبدالعلی (فرستاده دموکرات‌ها) از امیر مؤید (کمره‌ای، ۱۳۸۲: ۱/۴۱۳)، نظام‌السلطان نوری به امیر مؤید، سواد تلگرام، ۲۸ شعبان ۱۳۳۶ (اسناد امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۹۸/ش ۲۰۹). از محتوای این تلگرام به خوبی برمی‌آید که پاسخ نامه جدیدی از امیر مؤید است که در آن اهداف جدید خود را تشریح کرده بوده است.
144. Maclaren to British Legation (Tehran), Teleg., 29 April 1918 (FO 248/ 1212).
145. Intercepted Documents 21, 9-10 May 1918 (FO 248/1202).
۱۴۶. نظام‌السلطان به امیر مؤید، سواد، ۲۵ شعبان ۱۳۳۶ ق (اسناد امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۱۱/ش ۲۲۱).
۱۴۷. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، نمره ۲۸۸، ۷ رمضان ۱۳۳۶، و نیز پی‌نوشت همین سند (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۶۸، ۱۳۳۶ ق).
۱۴۸. برای متن این پیمان ← معاهده سیاسی - نظامی نماینده امپراتوری اتریش و هنگری با محمداسماعیل خان امیر مؤید، ۹ رمضان ۱۳۳۶ (اسناد امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۰۴/ش ۲۲۰).
۱۴۹. نظام‌السلطان به امیر مؤید، سواد تلگرام، ۲۸ شعبان ۱۳۳۶ (اسناد امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۱۹۸/ش ۲۰۹).
۱۵۰. برای شرح ماجرا از زبان شیخ عبدالعلی ← کمره‌ای، ۱۳۸۲: ۱/۴۱۳.
۱۵۱. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، نمره ۲، ۷ رمضان ۱۳۳۶ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۱۱، ۱۳۳۶ ق).
۱۵۲. حسین قلی‌آقا، راپورت ۱۸ آوریل ۱۹۱۸ (مقصودلو، ۱۳۶۳: ۲/۵۹۴).
۱۵۳. غلامعلی و معزالسلطنه (خرم‌آباد تنکابن) به آقا شیخ علی مجتهد فومنی، تلگرام، نمره ۷، ۱۴ جوزا ۱۳۳۶ ق (نهضت جنگل و اتحاد اسلام، ۱۳۷۱: ۱۰۰/ش ۱۰۵).
۱۵۴. آقا شیخ علی فومنی (لاهیجان) به عزت‌الله خان، تلگرام، ۱۴ جوزا ۱۳۳۶ ق (نهضت جنگل و اتحاد اسلام، ۱۳۷۱: ۱۰۰/ش ۱۰۴).
۱۵۵. فورسکیو، بدون ذکر درگیری سالار فاتح، اشاره می‌کند که جنگلی‌ها پس از شکست از بیچراخوف، از تنکابن عقب‌نشینی کردند ←

Fortescue, Military Report, Chapter 1, Para 5 (FO 248/ 1300).

۱۳۰ انقلاب و رقابت در سواحل جنوبی دریای مازندران: ...

156. Lieut. Rogers, Report, p. 5 (FO 248/ 1224).

۱۵۷. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، نمره ۲، ۷ رمضان ۱۳۳۶؛ همو به همان، نمره ۴۴۵، ۲۵ شوال ۱۳۳۶ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۱۱، ۱۳۳۶ ق).

۱۵۸. امیر مؤید ابتدا علیه مشروطیت فعالیت می کرد. در بازگشت شاه مخلوع مدتی در کنار او بود و سپس از پشتیبانی او دست کشید. آن گاه نماینده مجلس سوم شد و در همه این مدت بیش از هر چیز در جست و جوی منابع مالی بود که از اراضی تیول به اجاره خالصجات تغییر می یافت، برای مشروح مواضع و اقدامات و ماجراجویی های او ← Kazembeyki, 2003: Ch. 6.

۱۵۹. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، نمره ۴۴۵، ۲۵ شوال (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۱۱، ۱۳۳۶ ق ۱۳۳۶)؛ تنکابنی، ۱۳۷۸: ۱۴۱؛ سالور، ۱۳۷۸: ۷/ ۵۴۶۱-۵۴۶۲.

۱۶۰. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، مکتوب خصوصی، ۱۱ شوال ۱۳۳۶ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۱۱، ۱۳۳۶ ق)؛ وی در گزارش رسمی خود نیز به موضوع بازگشت سپهسالار اشاره کرده است ← همو به همان، نمره ۴۴۵ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۱۱، ۱۳۳۶ ق).

۱۶۱. در مورد توافق اخیر، قس ظهیرالملک به وثوق الدوله، نمره ۲۴۸۸ (سناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۶۲/ ش ۲۹۴). در این سند به صدور فتوا از سوی علمای ساری و بارفروش مبنی بر لزوم کمک به جنگلی ها علیه بریتانیا اشاره شده است؛ همچنین ← وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، نمره ۴۴۵ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۱۱، ۱۳۳۶ ق).

۱۶۲. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، مکتوب خصوصی، ۱۱ شوال ۱۳۳۶ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۱۱، ۱۳۳۶ ق).

۱۶۳. وحیدالسلطنه به وزارت خارجه، نمره ۴۴۵ (آرشیو وزارت امور خارجه، ک ۴۶، د ۱۱، ۱۳۳۶ ق)؛ ظهیرالملک به وثوق الدوله، نمره ۲۴۸۸ (سناد/امیر مؤید سوادکوهی، ۱۳۷۸: ۲۶۲/ ش ۲۹۴)؛ گیلک، ۱۳۷۱: ۱۰۱.

۱۶۴. برای متن این پیمان ← گیلک، ۱۳۷۱: ۱۸۷-۱۸۹.

۱۶۵. تنکابنی، ۱۳۷۸: ۱۴۲؛ سالور، ۱۳۷۸: ۷/ ۵۳۵۹، ۵۳۷۳، ۵۴۲۱؛ گیلک، ۱۳۷۱: ۱۷۷-۱۷۸؛

همچنین ← Fortescue, Military Report, Chapter 1, Para 5 (FO 248/ 1300)

وحیدالسلطنه در گزارش ۲۵ شوال (نمره ۴۴۵) بدون ذکر جزئیات به «پیشامدهای اخیر گیلان و تنکابن» اشاره کرده است.

166. Fortscue, Military Report, Chapter 1, Para 5 (FO 248/ 1300).

167. Captain Cwan, Report on a Combine Formed in Mazandaran, encl. no 2 in Cwan to Political Officer (Norperforce), 27 May 1919 (FO 248/1244).

۱۶۸. در اوایل جمادی‌الثانی ۱۳۳۷ سالار فاتح سردار کبیر را شکست داد و به الموت عقب راند ←
Decypher no. 3/786, 11 March 1919, Norperforce (Kazvin) FO 248/1234; Fortescue,
Military Report, Chapter 1, Para 5 (FO 248/ 1300).
169. Lieut. Rogers, Report, p. 5 (FO 248/ 1224).

منابع

- آرشیو وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران: اسناد کارگذاری مهم خارجة مازندران [منتشر نشده].
اتحادیه، منصوره (۱۳۷۱). *احزاب سیاسی در مجلس سوم (۱۳۳۳-۱۳۳۴ ق)*، تهران: تاریخ ایران.
اتحادیه، منصوره (۱۳۸۱). *پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، دوره‌های یکم و دوم مجلس شورای ملی*، تهران: کتاب سیامک.
اتحادیه، منصوره (۱۳۷۵). *مجلس و انتخابات از مشروطه تا پایان قاجاریه*، تهران: تاریخ ایران.
اسناد امیر مؤید سوادکوهی از ۱۲۶۳ شمسی تا کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ (۱۳۷۸). به کوشش محمد ترکمان، تهران: نشر نی.
اسناد روحانیت و مجلس (۱۳۷۴). به کوشش عبدالحسین حائری، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
اسنادی از روابط ایران با مناطقی از آسیای مرکزی تهران (۱۳۷۲). تهران: اداره انتشار اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران (۱۳۷۰). به کوشش محمد ترکمان، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی (وزارت امور خارجه).
اعظام قدسی، حسن (اعظام الوزاره) (۱۳۴۲). *خاطرات من*، ج ۱، تهران: بی‌نا.
ایران و جنگ جهانی اول، اسناد وزارت داخله (۱۳۷۰). به کوشش کاوه بیات، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
بهار، محمدتقی (۱۳۵۷). *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران: انقراض قاجاریه*، تهران: امیرکبیر.
بهرامی، عبدالله (۱۳۶۳). *خاطرات عبدالله بهرامی از آخر سلطنت ناصرالدین شاه تا اول کودتا*، تهران: علمی.
بینایی، قوام‌الدین (۱۳۸۲). «میرزا کوچک‌خان جنگلی و مازندران»، مجموعه مقاله‌های همایش بازشناسی نهضت جنگل، ۱۹ و ۲۰ مهر ماه ۱۳۸۱، رشت: شهر باران.
تنکابنی، محمدولی خان (۱۳۷۸). *یادداشت‌ها*، به کوشش الله‌یار خلعتبری و فضل‌الله ایرجی کجوری، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
دیوسالار، علی (سالار فاتح) (۱۳۳۶). *یادداشت‌های تاریخی راجع به فتح تهران و اردوی برق*، تهران: بی‌نا.
رعد (۷ جمادی‌الاول ۱۳۳۶). ش ۷۲، تهران.
سازمان اسناد ملی ایران: اسناد مالیه [منتشر نشده].

۱۳۲ انقلاب و رقابت در سواحل جنوبی دریای مازندران: ...

سالور، قهرمان میرزا (عین السلطنه) (۱۳۷۸). *روزنامه خاطرات عین السلطنه*، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۶، تهران: اساطیر.

سپهر، احمدعلی (۱۳۳۶). *ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸*، تهران: بی‌نا.
شیبانی، عبدالحسین (وحیدالملک) (۱۳۷۸). *خاطرات مهاجرت از دولت موقت کرمانشاه تا کمیته ملیون برلین*، به کوشش ایرج افشار و کاوه بیات، تهران: شیرازه.

فخرائی، ابراهیم (۱۳۵۴). *سردار جنگل*، تهران: جاویدان.
فورتسکیو، ل. س. (۱۳۷۹). *رجال تهران و برخی ولایات شمال غرب ایران*، ترجمه محمدعلی کاظم‌بیکی، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.

فیاضی، عمادالدین (۱۳۷۳). «نگاهی به تلاش‌های سیاسی سالار فاتح»، *گنجینه اسناد*، ش ۱۶.
کاظم‌بیکی، محمدعلی (۱۳۸۴). «نابودی آثار تاریخی آمل»، *تاریخ و تمدن اسلامی*، ش ۱.
کاظم‌بیکی، محمدعلی (۱۳۸۴). *دریای خزر و قدرت‌های بزرگ: امپریالیسم بریتانیا (۱۳۳۸-۱۳۳۵ ق)*، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

کاظم‌بیکی، محمدعلی (۱۳۸۵). «مردم، علما و توسعه در عصر قاجاریه: راه گیلان»، *فرهنگ*، ش ۶۰.
کاظم‌بیکی، محمدعلی (۱۳۸۹). «اصلاحات مالی مجلس اول و اجرای آن در مازندران»، *تاریخ اسلام و ایران*، ش ۸۶.

کتاب سبز (۱۳۶۳). به کوشش رضاقلی نظام‌مافی، تهران: تاریخ ایران.
کحل‌زاده، میرزا ابوالقاسم (۱۳۷۰). *دیده‌ها و شنیده‌ها*، به کوشش مرتضی کامران، تهران: البرز.
کریمیان سردشتی، نادر (۱۳۸۰). «گزیده‌ای از اسناد و مدارک و کتاب‌شناسی میرزا کوچک‌خان جنگلی و نهضت جنگل»، *گنجینه اسناد، ویژه‌نامه نهضت جنگل*، ش ۴۳.

کمره‌ای، سیدمحمد (۱۳۸۲). *روزنامه خاطرات*، به کوشش محمدجواد مرادی‌نیا، ج ۲، تهران: شیرازه.
کوهستانی‌نژاد، مسعود (۱۳۸۰). «خورشید بر فراز جنگل»، *گنجینه اسناد، ویژه‌نامه نهضت جنگل*، ش ۴۳.
گزیده اسناد دریای خزر و مناطق شمالی ایران در جنگ جهانی اول (۱۳۷۴). به کوشش محمدنادر نصیری‌مقدم، تهران: وزارت امور خارجه.

گیلک، محمدعلی (۱۳۷۱). *تاریخ انقلاب جنگل*، رشت: گیلکان.
مقصودلو، حسین‌قلی آقا (۱۳۶۳). *مخابرات استرآباد*، به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، ج ۲، تهران: تاریخ ایران.

مهبجوری، اسمعیل (۱۳۴۵). *تاریخ مازندران*، ج ۲، ساری: بی‌نا.
نهضت جنگل و اتحاد اسلام: اسناد محرمانه و گزارش‌ها (۱۳۷۱). به کوشش فتح‌الله کشاورز، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.

نیستانی، جواد (۱۳۸۰). «نحوه گسترش نهضت جنگل از رشت تا بارفروش و استرآباد»، *گیلان‌نامه*، ج ۵، به کوشش محمدتقی پوراحمد جکتاجی.

یوسفی‌نیا، علی اصغر (۱۳۷۰). *تاریخ تنکابن، محال‌ثلاثه: گیلان و مازندران در حیطه اساطیر و تاریخ*

گوشه‌هایی ناشناخته از حوادث مشروطه و نهضت جنگل و تاریخ تفصیلی کلاردشت و کجور،
تهران: قطره.

- Afary, J. (1991). 'Easant Rebellions of the Caspian Region During the Iranian Constitutional Revolution, 1906-1909', *International Journal Middle of East Studies*, No. 23.
- Centinsaya, G. (2005). 'The Caliph and Mujtahids: Ottoman Policy Towards the Shiite Community in Iraq in the Late Nineteenth Century', *Middle Eastern Studies*, No. 41.
- Chaqueri, C. (1995). *The Socialist Republic of Iran 1920-1921: Birth of the Trauma*, Pittsburgh: University of Pittsburgh Press.
- Dailami, P. (1990). 'The Bolshevik and the Jangal Revolutionary Movement', *Cahier du Monde Russe et Soviétique*, No. 31.
- Dailami, P. (1992). 'He Bolshevik Revolution and Genesis of Communism in Iran, 1917-1920', *Central Asian Survey*, No. 2.
- Fraser, J. B. (1826). *Travels and Adventures in the Persian Provinces on the Souther Banks of the Caspian Sea*, London.
- Kashani-Sabet, F. (1999). *Frontier Fictions: Shaping the Iranian Nation, 1804-1946*, Princeton: Princeton University Press.
- Kia, M. (1996). 'Pan Islamism in Late Nineteenth-Century Iran', *Middle Eastern Studies*, No. 23.
- Kazembeyki, M. A. (2003). *Society, Politics and Economics in Māzandarān, Iran, 1848-1914*, London: Routledge Curzon.
- Landau, J. M. (1995). 'Pan-Islamism', *EP*, Vol. VIII.
- Martchenko, M. (1920). 'Kutchuk Khan', *Revue de Monde Musulman*, Vol. XL-XLI.
- Moberly, General F. S. (1987). *Operations in Persia, 1914-1919*, London: H. M. Stationery Office.
- Noel, Captain J. B. L. (1921). 'A Reconnaissance in the Caspian Provinces of Persia', *The Geographical Journal*, LV11.
- Olson, W. M. J. (1984). *Anglo-Iranian Relations During World War I*, London: Frank Cass.
- Rabino, H. L. (1945). *Coins, Medals and Seals of the Shahs of Iran 1500-1941*, Hertford.
- Rabino, H. L. (1928). *Mazandaran and Astarabad*, London: Gibb.
- Sykes, Sir P. (1958). *History of Persia*. London: Macmillan, Vol. II.
- Tavakoli-Targhi, M. (2001). *Refashioning Iran: Orientalism, Occidentalism and Historiography*, New York: Palgrave.
- UK, Government of India, Division of the Chief of the General Staff, Army Head Quarters (1918). *Gazetteer of Persia*, Confidential, Vol. II, Simla.
- UK PRO: FO 248 and FO 416 Series, WO 106 Series.
- Ybert-Chabrier, E. (1983). 'Gilan, 1917-1920: The Jengelist Movement According to the Memories of Ihsan Allah Khan', *Central Asian Survey*, Vol. 2, No. 3.